

جایگاه انتزاع در تصویرگری

گزارش چهل و هفتمین نشست نقد آثار تصویری کودک و نوجوان

اشاره:

چهل و هفتمین نشست
نقد آثار تصویری، با عنوان
«انتزاع در تصویرگری»
یکشنبه ۸۴/۵/۹ برگزار شد.
در این نشست نسرین خسروی،
سیروس آقاخانی، علی نامور و
آریتا آرتا حضور داشتند.

جمال‌الدین اکرمی: با سلام به دوستان. امروز وارد بحث سنگینی خواهیم شد؛ بحثی که شاید خیلی هم در موردش اطلاعات فردی نداشته باشیم، اما سرریز کردن گفت‌وگوهای گروهی، این حسن را دارد که هر کس بخشی از این مسئولیت را به عهده می‌گیرد. اما سؤال - هایی که امروز درباره‌شان بحث خواهیم کرد این است که اصلاً انتزاع چیست و در تاریخ هنر چه بر خوردهایی با انتزاع شده؟ انتزاع از کی آغاز شده و چه شکل‌هایی

دارد؟ اصلاً آیا این قالب برای کودکان مناسب است و برای تصویرگری یا حتی برای متن؟ ما می‌توانیم در مورد متن انتزاعی هم در این جا صحبت کنیم. این را بگوییم که پوستر این جلسه، کار خانم حقگوست که ما از ایشان تشکر می‌کنیم. من می‌خواهم فرصت را غنیمت بشماریم و از دوستان نویسنده یا پژوهشگران حاضر در جلسه، بخواهیم که در مورد تعریف انتزاع یا نمونه‌انتزاع در متن کودکانه، برای ما حرف بزنند. چه متن‌هایی



خواننده‌اید که فکر می‌کنید انتزاعی است؟ و به نظرتان آیا مناسب کودکان بوده یا نه؟

نوری: نویسنده‌ای که فکر می‌کنم واقعاً در این حیطه موفق بوده، «جانی روداری» است. او واقعاً تمام قالب‌ها را شکسته و ادبیات واقعی کودک را معرفی کرده؛ کسی که بیست سال پیش از این جایزه هانس کریستیان آندرسن را گرفته. مثلاً یک داستانش در مورد شهری است که همه چیز آن از کره درست شده. در یک شهر دیگر، هیچ چیز برنده‌ای وجود ندارد و جریمه مجرمان این است که پلیس از آن‌ها بخواهد که یک سیلی در گوشش بزند. فکر می‌کنم اسم کتاب «داستان‌های تلفنی» باشد. یک کتابش هم «بنفشه‌ای در قطب» نام دارد.

میردشتی: از کارهایی که خیلی در ذهنم مانده، یکی داستان‌های «سیلورا ستاین» است؛ مثلاً در جست‌وجوی قطعه گم‌شده که فکر می‌کنم، هم داستانش عمیق‌ترین مفهوم‌های انسانی را در قالب خیلی ساده و انتزاعی برای بچه‌ها آورده و هم تصاویرش انتزاعی و ساده است. «استاین» خواسته به ساده‌ترین شکل ممکن و با حداقل تصاویر، مفاهیم عمیقی را به بچه‌ها و شاید بزرگسالان انتقال بدهد. مورد دیگر، داستان «من و خارپشت و عروسک‌کم»، با تصاویر آقای فرشید مثقالی است.

اکرمی: چرا فکر می‌کنید انتزاعی است؟
میردشتی: چون مفاهیم را در ساده‌ترین شکل‌ها و به صورت خیلی خلاصه شده بیان کرده.

اکرمی: من متن «من و خارپشت عروسک‌کم» را یک متن سورئالیستی می‌دانم. می‌دانید که ما تقریباً خیلی از

مبانی مکتب‌هایی را که در هنر نقاشی داریم، در ادبیات هم داریم؛ البته تفاوت‌هایی هم هست. مثلاً ناتورالیسم در نقاشی که البته خیلی عمرش کم بود، با ناتورالیسم در ادبیات، خیلی متفاوت است. سورئالیسم هم تاحدی به همین شکل است. مثلاً سورئالیستی که پس از سمبولیسم در شعر فرانسه نمود پیدا می‌کند با سورئالیستی که در نقاشی هست و «دالی» آن را کامل می‌کند و قبل از آن در کارهای «روسو» دیده می‌شود، فرق دارد. نمادهایی از انتزاع و در کتاب «من و خارپشت و عروسک‌کم» دیده می‌شود، ولی به نظر من متن این کتاب که یک نوجوان پانزده - شانزده ساله آن را نوشته و تصاویرش سورئالیستی است.

بنابراین، برای این که به نتیجه برسیم، امروز باید انتزاع را معنی کنیم. منظورم این نیست که از روی دایره-المعارف، این تعریف‌ها را بخوانیم. ممکن است برداشت ما ذهنی باشد. باید ببینیم که انتزاع در چه ابعادی اتفاق می‌افتد؟ بعضی وقت‌ها، هم مکان را می‌شکنیم، هم زمان را و هم شخصیت را. مثلاً در یکی از کتاب‌های انتشارات ماه ریز، داستانی از نخستین روزهای زمین، مکان و زمان و حتی قهرمان ندارد و همین اتفاق هم طبیعتاً در تصویر آقای بنی اسدی افتاده اگر اجازه بدهید اول راجع به انتزاع به یک تعریف برسیم، بعد در تاریخ هنر جست‌وجو کنیم؛ به خصوص در نقاشی و حتی در ادبیات و بعد بگوییم که چه قدر این عنصر کودکانه است و یا کودکانه شده و برای آن نمادهایی پیدا کنیم.

و اما تعریف انتزاع. دوستان می‌توانند در این باره صحبت کنند. خانم آرتا، چرا این موضوع مهم است؟

خسروی:

طیف کارهای انتزاعی،

گسترده‌گی فراوانی دارد

و به همین دلیل،

نمی‌شود خیلی قاطع،

خط و مرز کشید.

بهترین راه این است که

روی تصاویر خاص

صحبت کنیم.

اغلب تصویرهایی که

این جا نشان داده شد،

تلفیقی بین سمبولیسم

و انتزاع و کویسیم

و سورئال بود.

به هر حال، مفهوم

کلّی اش من فکر می‌کنم

شکستن چیزهای متعارف

و کلیشه‌ای است.

به نظر شما بچه‌ها

این نوع زبان بصری را

تا چه حد می‌توانند

درک کنند؟



برای این که تصویرگرهای ما بیش از حد به طرف انتزاع می‌روند؟ از کارهای رئال خیلی کم خبری هست. در حالی که وقتی شما کاتالوگ بولونیا را ورق می‌زنید، به همان نسبت که به واقع‌گرایی اهمیت داده شده، به انتزاع هم اهمیت داده می‌شود. به نظر می‌رسد که در تصویرگری امروز ایران، واقعیت حذف شده و حتی داستان‌های واقعی، به شیوه‌ی خیلی انتزاعی تصویرگری می‌شوند. احساس می‌کنیم بیش از حد به این عنصر اهمیت داده شده. می‌خواهیم جایگاهش را پیدا کنیم.

آرتا: همان‌طور که در تاریخ هنر می‌بینیم، با توجه به خواسته‌ی انسان‌ها در دوره‌های مختلف، سیری داریم از انتزاع به واقعیت و از واقعیت به انتزاع. این طوری نیست که مثلاً از انتزاع شروع شده باشد و بعد به واقعیت رسیده باشیم.

این رفت و برگشت را تقریباً همیشه در دوره‌های مختلف شاهد بوده‌ایم. گاهی هر دو در کنار هم و در مقاطع زمانی خاصی حضور داشتند. این که الان در کشور ما، همه به سمت انتزاع کشیده می‌شوند، هم در ادبیات داستانی برای کودک و نوجوان و هم در تصویرگری، شاید نیاز بچه‌ها باشد. شاید هم ناشرها چنین می‌خواهند. نمی‌دانم دقیقاً دلایل چیست، ولی

بر خوردی که داشتیم با ناشرهای مختلف، البته آن‌هایی که بیشتر کار هنری می‌خواهند، طوری است که خواست بچه را تقریباً کنار می‌گذارند و فقط یک کار هنری محض می‌خواهند. خوب، این سلیقه به کارهای انتزاعی بیشتر پروبال می‌دهد. شاید یک دلایل این باشد و دلیل دیگری نیاز بچه‌های الان باشد.

خسروی: انتزاع شیوه‌ای بود در هنر نقاشی که بر پایه‌ی کوبیسم بنا گذاشته شد. در اوایل قرن بیستم، تعدادی از هنرمندان با فاصله‌ای یک تا دو سال، به یک معنایی دست پیدا کردند که قبلش «کاندینسکی» به آن رسیده بود. این‌ها مقصد نهایی‌شان نوعی سازمان‌دهی بود در زمینه‌ی خط و رنگ و فرم و فضا و ارتباطات درونی و امکانات بیانی. البته وقتی جنگ جهانی دوم پیش آمد، خیلی از این کوشش‌های خلاقانه گسسته شد. در این مسیر وقفه‌ای ایجاد شد ولی بعدش کم‌کم این شیوه‌ی انتزاعی یا «آبستراکت» توانست ادامه یابد. اولین کسی که این سبک را پایه گذاشت و به عنوان یک پیش‌کسوت در کار انتزاعی می‌شود از او یاد کرد، «مارسل دوشان» بود که بعدها به کارهایی که یک مقدار جنبه‌ی حرکتی داشت، یعنی «فوتوریسم» منتهی شد. برادر او «ژاک دیون» هم به عناصر انتزاعی و شاعرانه در آثارش خیلی اهمیت می‌داد.

البته این کارهای انتزاعی به دو صورت است؛ یک گونه جنبه‌های رئالیستی ساده شده دارد. شما در همین کارهای تصویرگری هم نمی‌توانید از انتزاع مطلق سخن بگویید. گونه دیگر، جنبه‌های انتزاعی‌اش برجستگی بیشتری دارد. در هر حال، معمولاً عناصر انتزاعی با چیزهایی از طبیعت ترکیب می‌شود. مثلاً در همان کتاب «من و خرابیشت و عروسکم»، هم حالت انتزاعی وجود دارد و هم حالت سورئال. نمی‌شود گفت که مطلقاً کدام یکی است. مثلاً کارهای «پاکوفسکا» که به نوعی انتزاعی است، ولی در عین حال به یک شکل کودکانه، فیگورهایی را در آن می‌بینیم که بچه می‌تواند بفهمد و احساسش کند. خیلی وقت‌ها آثار انتزاعی، اصلاً قابل درک و فهم نیست و صرفاً بیانگر روابط خط و فرم و رنگ است.

به هر حال، فکر می‌کنم اصلاً درست نباشد که ما بخواهیم بگوییم کدام انتزاعی است و مطلق راجع به آن حرف بزنیم. این‌ها معمولاً به کوبیسم گرایش دارند یا با کار رئالیستی و یا سورئالیستی تلفیق شده‌اند. من به عنوان کسی که کارم گرافیک است و در بیشتر آثارم از خط خیلی استفاده می‌کنم، می‌خواهم بگویم که نباید این چیزها را مطلق دید. مثلاً ما وقتی به تابلوی انتزاعی نگاه می‌کنیم، فکر می‌کنیم فقط ترکیب یک سری فرم



است. در حالی که امکان دارد از نظر نقاش معنایی خاص و عنوانی هم داشته باشد. این که شما کارهای من را انتزاعی دیده‌اید، من خودم خیلی ناآگاهانه این کار را کرده‌ام و بدم نمی‌آید مدتی در این مسیر پیش بروم. بچه‌ها خودشان خیلی کار انتزاعی می‌کنند و شاید بتوانند این جور کارها را خیلی خوب درک کنند.

نامور: من ابتدا دوست دارم چند تعریف از تخیل بدهم. فعلاً به تصویرگری کاری ندارم. نیروهایی در سرشت آدمی است؛ حد فاصل بین اندام‌های حسی و استعدادهایی که مربوط به ادراکات آدمی می‌شود که به این نیروها تخیل می‌گویند. این نیروها در مزرعه حافظه جست‌وخیز می‌کنند، بالا و پایین می‌پرند و دنبال صیدی می‌گردند که در پی‌شان هستند. ما با آموزش تجربه به دست می‌آوریم، با تجربه حافظه‌مان را سروسامان می‌دهیم و با حافظه شروع به تخیل می‌کنیم. تعاریفی از کتاب‌هایی که خوانده‌ام، آورده‌ام. دوست دارم دوستان بشنوند و هر کدام را به باور خودشان نزدیک‌تر است، قبول کنند.

می‌گویند که خیال در پی یافتن فلسفه‌ای راستین و درصد آفریدن شگفتی است. به عبارتی، تخیل می‌خواهد واقعیتی دیگر در ذهن خلق کند. به نوعی می‌شود گفت که تخیل، فکر کردن به چیزهایی است که نیست. تعریفی که معمولاً در مورد تخیل می‌دهند، این است: توانایی تجسم تصوراتی در ذهن؛ تصوراتی که از حواس پنج‌گانه به دست می‌آوریم. هم‌چنین، جداسدن از جهان ملموس و پیش رفتن به فراسوی موقعیت‌های عینی، این هم تخیل است.

بعد از این تعریف، دوست دارم به تقسیم‌بندی‌هایی که در مورد تخیل شده، اشاره کنم. می‌گویند انسجام بخشیدن و برقراری وحدت بین تجارب و ادراکات هم جزو کارکردهای تخیل است. یک شعر از سهراب سپهری می‌آورم که می‌گوید: «انس مثل یک مشت خاکستر محرمانه / روی گرمای ادراک پاشیده می‌شد.» این ادراک و فاصله‌ای که بین ادراک و تجارب هست، به این هم تخیل می‌گویند. از سه نوع تخیل یاد کرده‌اند. تخیلی به اسم «بازآفرینی» که شاید مرحله ابتدایی تخیل باشد. مثلاً به بچه می‌گوییم: این گربه کلاه ندارد. بچه می‌گوید: یعنی سردش نمی‌شود؟ بعد ممکن است با خودش بگوید: ماما ندارد که برایش کلاه بخرد. این چیزی است که بچه بازآفرینی می‌کند. خودش کلاه دارد و فکر می‌کند گربه هم باید کلاه داشته باشد. مرحله دوم تخیل، مرحله‌ای است به اسم «تخیل مولد» که هیچ‌گونه ارتباطی با تجارب حسی که ریشه می‌گیرند از هوش و عقل و فهم آدمی ندارد. مثل

«میکلانژ» که تخته سنگی را در گوشه‌ای دید و فهمید که از این می‌تواند مسیح بسازد که از صلیب پایین آمده و در آغوش مریم است. تخیل مولد، پلی است بین جهان اشیا و جهان اندیشه. «میکلانژ» از همین تخیل مولد شروع کرد و به مرحله سوم تخیل رسید.

سومین مرحله تخیل را «تخیل فرهیخته» یا تخیل جمال‌شناسانه می‌گویند. هر تخیلی اگر مبتنی بر دریافت‌های درست درونی باشد، یک کشف صورت می‌گیرد. این کشف زمانی میسر است که انسان آستن خیال بشود. مثل مادران که درد زایمان را تحمل می‌کنند، هنرمند هم با خون دل و گوشت و جانش این خیال را پرورش می‌دهد و وقتی بالفعل شد، آن را به دنیا می‌آورد. هنرمند برای رسیدن به کشف، باید چنین دوره‌ای را پشت سر بگذارد. برای همین، ما با دوستان مان بعضی وقت‌ها اختلاف داریم. می‌گویند یک نفر با اولین کتابش نفر اول تصویرگری ایران شده. خُب، این امکان ندارد؛ مگر این که او اتودهایش را به ما نشان بدهد یا سابقه کاری‌اش را و یا این که نابغه باشد.

چیزهایی در مورد اهمیت تخیل بگویم. «نیچه» می‌گوید بشریت زمانی باید بترسد که خیال پردازان از دنیا ناپدید شوند. البته، خیال خوب و بد دارد و در ادیان و

خسروی:

انتزاع شیوه‌ای بود

در هنر نقاشی

که بر پایه کویسم

بنا گذاشته شد.

در اوایل قرن بیستم،

تعدادی از هنرمندان

با فاصله‌ای

یک تا دو سال،

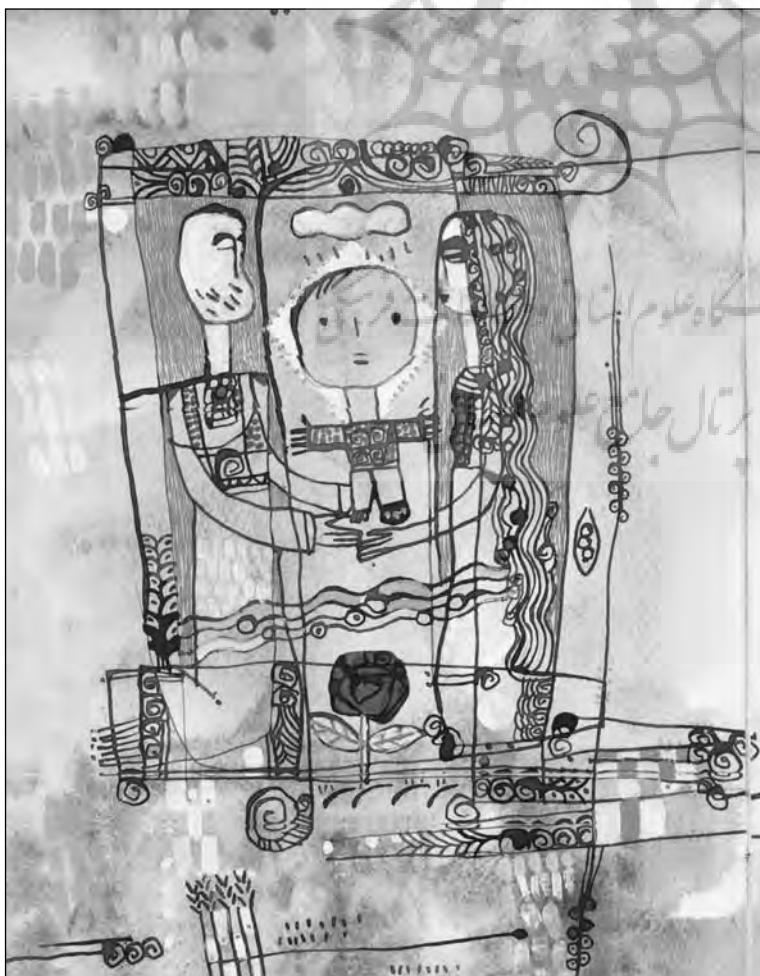
به یک معنایی

دست پیدا کردند

که قبلاً

«کاندینسکی»

به آن رسیده بود





آرتا:

این که الان

در کشور ما،

همه به سمت

انتزاع کشیده

می شوند،

هم در ادبیات

داستانی

برای کودک و نوجوان

و هم در تصویرگری،

شاید نیاز بچه‌ها باشد.

شاید هم ناشرها

چنین می خواهند.

نمی دانم دقیقاً

دلیلش چیست،

ولی برخوردی که

داشتیم با ناشرهای

مختلف، البته آن‌هایی

که بیشتر کار

هنری می خواهند،

طوری است که

خواست بچه‌ها را

تقریباً کنار می گذارند

و فقط

یک کار هنری محض

می خواهند

مکاتب مختلف، خیال بد مکافات و مجازات داشته. ما همیشه برای عبور از روزمرگی و تکرار و تکثر، لاجرم باید از صافی تخیل رد شویم. ما از چیزهایی که نتیجه-اش برای مان مشخص است، لذت نمی بریم. کودک هم همین طور است.

حالا چون کارمان با کودک است، می خواهیم خیلی تخصصی تر به این قضیه نگاه کنیم.

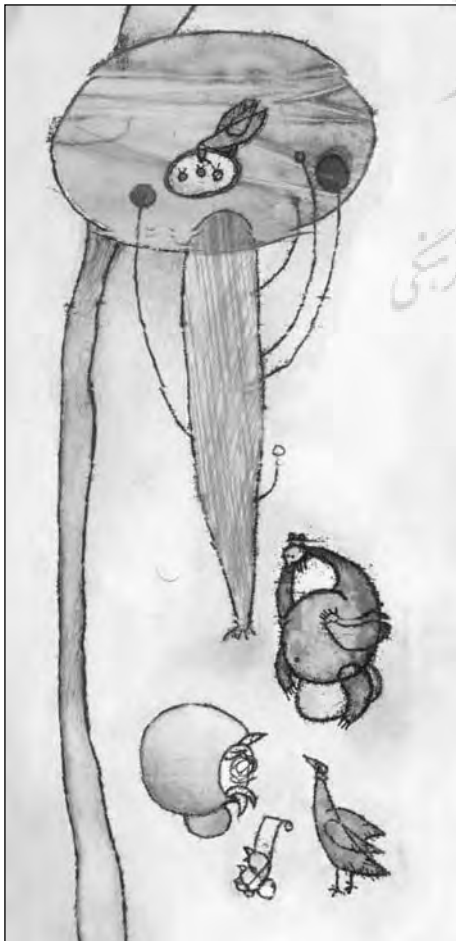
باید ببینیم کودک چه برداشتی از تخیل دارد و اصلاً آیا تخیل را می فهمد یا نمی فهمد؟ یکی از چیزهایی که اهمیت تخیل را نشان می دهد، این است که آدمی مصرف کننده افکار و اندیشه‌هایی است که تراوش می شود از فکر خلاق که ریشه در تخیل دارد. امکان ندارد چیزی خلق بکنیم بدون این که تخیل پشتش باشد. دانشمندان علوم ژنتیک، برای کشف ژنتیک جمعیت، سعی کرده اند اعداد خیالی بسازند؛ مثلاً جذر منهای یک. خودشان اقرار می کنند که بدون این جذر منهای یک، ما نمی توانستیم فرمول های مان را به دست بیاوریم. پس همه علمای دانشمندان و همه آن-هایی که به نوعی دست خدا در یکی از صفات الهی اند، از تخیل وام گرفته اند و به آن بها داده اند. ما هم باید به آنها بها بدهیم.

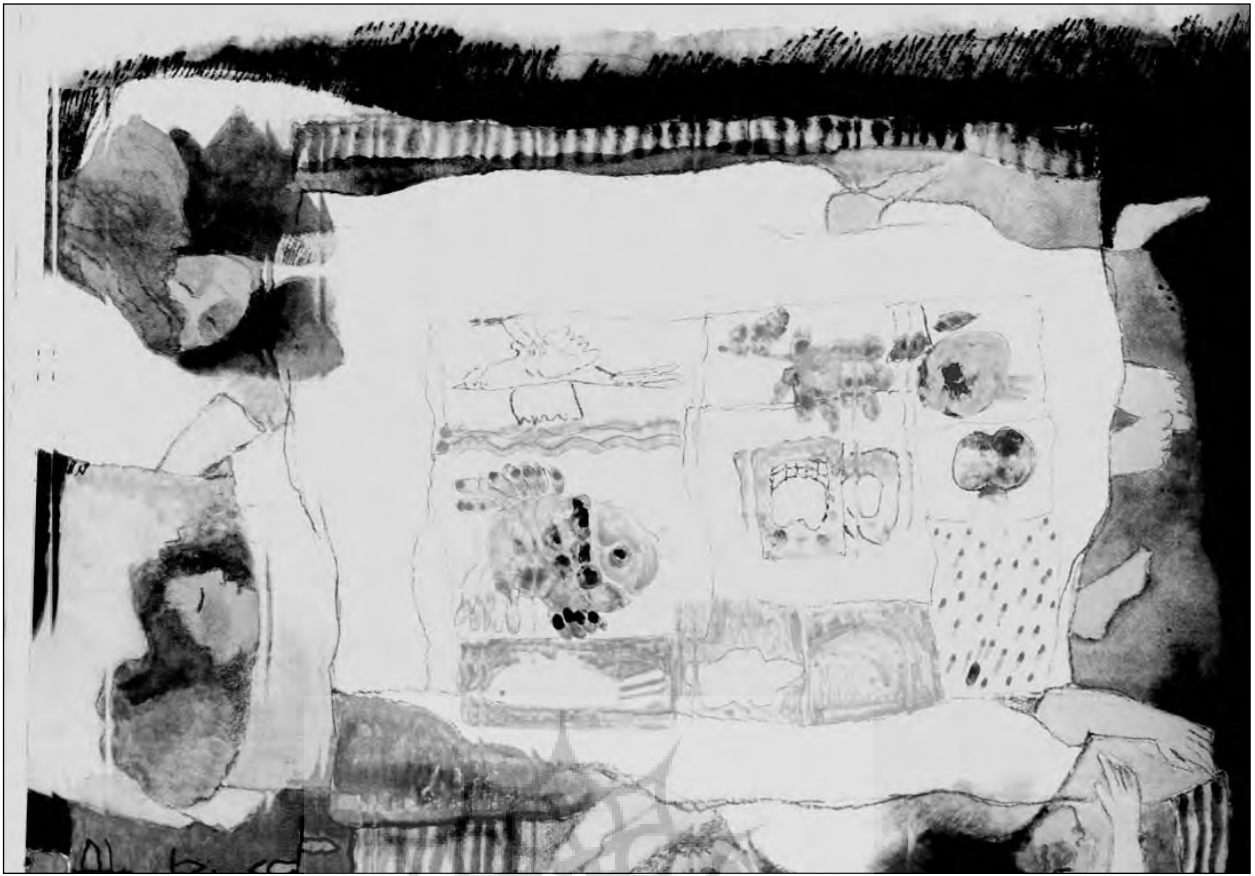
من از این قضیه خیلی ناراحتم که ما حتی در یک فضای هنری هم نمی توانیم خیلی خیلی برخورد بکنیم. مثلاً من خیلی چیزها را واهمه دارم که عنوان کنم. دوست دارم برای این که بچه خیلی رشد بکند، خانواده‌ها بین خودشان قراردادهایی بگذارند و مثلاً بگویند عمه، عمه نیست، بلکه خرگوش است و ما می-رویم خانه خرگوش. یا مثلاً بگویند می رویم خانه خاله سوسکه. بعد خاله سوسکه هم مطابق با معیارهایی که یک سوسک دارد، از قوانین آن طبیعت کند؛ لباس سوسکوار تنش کند و... در واقع بچه باید همانندسازی و همذات پنداری بکند، با خاله سوسکه. این اتفاقات در کدام خانواده می افتد؟ من در زندگی خودم این کار را می کنم. من خرسی دارم که بزرگ تر از خودم است. شاید همه بخندند، اما من با او حرف می زنم. من بچگی ام را به زور قورت دادم. برای این که پدرم در سنی از دنیا رفت که من خیلی بچه بودم و برای این اغلب کنار مادرم راه می رفتم تا دیگران نگویند مادر این بچه کسی را ندارد. با خودم گفتم من باید کاری بکنم که بگویند مادرش شوهر دارد. من از آن روز دیگر بچه نبودم و بزرگ شدم.

آقاخانی: ما راجع به دو واژه صحبت می کنیم که به نظر با هم در تقابل کامل هستند. این تقابل در واقع یک ریشه تاریخی دارد؛ ولی وقتی جلوتر می آییم، می بینیم می توانند خیلی با همدیگر سازگار باشند. از طرفی، بین

انتزاع در معنای واژگانی و انتزاع به عنوان یک سبک هنری، تفاوت‌هایی هست. وقتی به عنوان یک واژه به انتزاع نگاه می کنیم، اگر سراغ دایره المعارف بروید، تعریفش این است که مثلاً اگر مجموعه‌ای از یک سری گوی داشته باشیم با رنگ‌های مختلف و بعد تعدادی از این گوی‌ها را که آبی رنگ هستند، برداریم. این جا ما انتزاع و یا جدا کرده ایم. حالا یک مثال روشن تر می زنم. فرض کنید این لیوان دارای بیست خصوصیت است. حال اگر ما دو خصوصیتش را از لحاظ بصری یا از لحاظ مفهومی از این مجموعه خصوصیت جدا کنیم، می-گوییم این انتزاع شده؛ یعنی مجرد شده. شکل دایره-المعارفی تعریف انتزاع است که ما گزینش می کنیم بعضی از خصوصیتی را که پدیده‌ها دارند.

حالا در ادبیات به صورت مفهومی با انتزاع سروکار داریم و در تصویر با جنبه‌های بصری. در دوره‌ای تعدادی از نقاش‌ها آمدند در تقابل با محاکات که افلاطون مطرح کرده بود، بحث انتزاع را پیش کشیدند. افلاطون می گفت ما وقتی مثلاً این پارچ را می بینیم، این نمونه‌ای از پارچی است که در دنیای مثالی قرار دارد. پارچ اصلی آن جاست و این بازنمایی آن است. وقتی ما تصویر این پارچ را می کشیم، در واقع برای بار





دوم بازنمایی اش می‌کنیم. نتیجه این که هنر یک چیز درجه دوم است. چرا؟ چون بازنمایی بازنمایی است. این تفکر بود تا قرن بیستم. بعد تعدادی هنرمند گفتند کار هنرمند بازنمایی نیست. کار هنرمند این است که به هنر به عنوان یک فرم ناب نگاه کند. کار هنرمند این نیست که روابطی را که در پدیده‌ها می‌بیند، بازنمایی کند، بلکه نقاشی درست مثل موسیقی است. در موسیقی از طریق ملودی، احساسات و عواطف منتقل می‌شود و در نقاشی هم ما باید از طریق رنگ و فرم، به بیان برسیم. ما با هر سبکی که کار کنیم و هر جوری که فکر کنیم، بالاخره می‌خواهیم چیزی بگوییم. کشمکش تاریخ هنر همیشه این بوده که اشکال بیان به چه صورتی باید باشد. در دوره‌ای گفتند باید بازنمایی باشد. در دوره‌ای دیگر گفتند از طریق فرم باید به بیان برسیم.

این دو دیدگاه بود تا حدود دههٔ چهل و پنجاه میلادی که «کلمنت گرین برگ»، پا به میدان گذاشت. نظریات فرمالیستی با «گرین برگ» به او چشم می‌رسد. او می‌گوید که هنر باید ناب باشد؛ یعنی نقاش باید به نقاشی بپردازد و مجسمه ساز به مجسمه‌سازی و هیچ کدام نباید دخالتی در کار همدیگر بکنند. این ناب‌گرایی و جداکردن ادامه پیدا کرد تا رسید به مینی مالیسم و آبستره و اکسپرسیونیسم که دیگر هنر کاملاً بیخ و بی‌روح

و کسل‌کننده شد.

نکتهٔ دیگر این که، هم انتزاع و هم واقع‌گرایی یا بازنمایی هر دو بیان دارند. مثلاً وقتی از سیب، فقط قرمزی اش را انتزاع بکنیم، در واقع می‌خواهیم آن قرمزی، بیانگر سیب باشد. حالا ببینیم بازنمایی و انتزاع چه تفاوتی با هم دارند؟ تفاوتش این است که انتزاع بیشتر با عواطف سروکار دارد و بازنمایی بیشتر با مفاهیم. من وقتی قرمز می‌گذارم روی صفحه سفید در واقع این بیان، یک بیان غریزی است، ولی اگر آدمی بکشم که راه می‌رود، این یک مفهوم را بیان می‌کند. می‌گوییم آدمی دارد راه می‌رود، ولی با انتزاع نمی‌توانیم راه رفتن را نشان بدهیم. چرا؟ چون آن‌جا ما با غرایز سروکار داریم. حالا این دو تا در تصویرسازی چگونه با هم کنار می‌آیند؟ اگر نظر «گرین برگ» را در نظر بگیریم، می‌گوییم این دو تا با هم سازگار نیستند؛ چون اگر ما موضوع را بیاوریم و بازنمایی داشته باشیم، دیگر هنر می‌شود درجه دو. البته الان دیگر این جوری نگاه نمی‌کنند. الان می‌گویند هنرمند از هر ابزاری که بتواند ابزار بیانش باشد، می‌تواند کمک بگیرد می‌تواند همه را با هم ترکیب کند؛ صنایع دستی، نقوش و غیره. رابطه‌ای که انتزاع با تصویرگری پیدا کند، رابطهٔ غریزه است با مفاهیم. وقتی تصویرساز متنی را تصویر می‌کند، مفهومی را می‌خواهد منتقل کند

نوری:

فکر می‌کنم خالق انتزاع، میل به آزادی باشد که در درون هر انسانی وجود دارد. این میل باعث می‌شود که هر هنرمندی به انتزاع روی بیاورد. وقتی انسان خودش را آزاد کند، هر کاری از دست او بر می‌آید. مسئله‌ای که هست، این است که بعضی از کارهای تصویرگران امروز ما کمی مصنوعی به نظر می‌رسد. یعنی ممکن است خود تصویرگر یا خود نویسنده، به خودش سفارش بدهد که این کار را این جوری روی کاغذ بیاورد



نامور:

بعضی‌ها کودک را خالی

از تفکر و اندیشه

می‌بینند، ولی من باورم

این است که کودکان

ظروف خالی نیستند که

هیچ افکار و آرزویی

نداشته باشند.

این‌ها فکرها و آرزوهای

دارند که دوست دارند

با آن آفرینش کنند.

ما باید برای برانگیختن

این حس کودک و این که

به تخیلش بها بدهیم کمی

به او اجازه بدهیم که

اشتباه هم بکند.

من نظرم این است یکی از

بارزترین مشخصه‌های

فرایند خلاق این است که

خطرپذیر باشیم.

تصویر را باید به او

بدهیم، ولی خود

تصویرگر باید بداند دارد

چه چیزی را دنبال

می‌کند. این که

همین طوری هر کاری

بکند، به نظر من

درست نیست

که این مفهوم ممکن است یک احساس عاطفی هم در ما ایجاد کند. اما انتزاع چه کار می‌تواند بکند؟ می‌تواند غرایز خاصی را که تصویرساز دارد، از طریق عناصر انتزاعی به مفاهیم ادبی و مفاهیم بازنمایی شده اضافه کند. حالا این‌ها چه طوری منتقل می‌شود؟ ممکن است به دو شکل باشد. یک موقع ممکن است خیلی غریزی باشد؛ مثل یک نقاشی اکسپرسیونیستی که خانم آرتا فکر می‌کنم این طوری کار می‌کنند. یعنی یک حالت غریزی فی‌البداهه که عناصر انتزاعی از طریق آن منتقل می‌شوند. وقتی غریزی است، یعنی از طبیعت دور می‌شود.

در نتیجه انتزاع در تصویرگری، عاملی است برای بیان عناصر غریزی هنرمند. یک هنرمند که خیلی پرشور و پرحرارت است، خط‌هایش بیجان است و حرکت‌های تند دارد. غرایزش از طریق آن منتقل می‌شود. یک موقع هم مثل یک کودک، با خط خیلی لرزان و شکننده می‌کشد که آن جا ما انتزاع داریم. در واقع انتزاع عاملی است تا غرایز کودک منتقل می‌شود.

پس انتزاع و تصویرگری، در واقع بیان غرایز و بیان مفاهیم است که تصویرساز و نویسنده در کنار هم می‌کوشند بیان کنند. مهوار: آقای آقاخانی با صحبت‌هایی که کردند، کار مرا راحت کردند. حتی در واقعی‌ترین تصویرها هم ما ردپایی از انتزاع می‌بینیم. همان‌طور که آقای آقاخانی گفتند، عنصری را می‌گیریم و عناصر دیگر را حذف می‌کنیم.

به عقیده من این انتزاع است که ما را در جهان اثر هنری نگه می‌دارد. من به عنوان نویسنده، حس می‌کنم که لذت ادبیات حاصل انتزاع است. ما با نوشتن یک متن ادبی، در اصل چیزها را پنهان می‌کنیم. نگارش نه آشکارگی چیزها، بلکه پنهان‌شدگی چیزهاست. هنگامی که مثلاً واژه خانه را می‌نویسیم، خانه را حذف می‌کنیم و «خ»، «الف»، «ن» و «ه» را روی کاغذ بر جا می‌گذاریم.

لذت ادبیات، حداقل بخش عمده آن، در ارتباط با تصویرهای پیاپی است که در ذهن زاده می‌شود.

من معتقدم که هنر ناب، زایش انتزاع است. به تناسب این که یک متن یا یک اثر هنری از جهان واقعی فاصله می‌گیرد، انتزاعی می‌شود. پس انتزاع آن گاه به اوج خود می‌رسد که به مرحله آفرینش نه برای بیان چیزی که فقط برای بیان خودش نزدیک شود. بیانی یگانه که ما را در خودش نگه می‌دارد. در کتاب «هدیه حیوانات» که خوشبختانه تصویرگرش آقای آقاخانی پیش ما نشست، چند اسب به تصویر کشیده شده با

رنگ‌های گوناگون شاید از ده تا پانزده نوع رنگ ترکیبی استفاده شده باشد. در مرحله اول فقط اسب می‌بینیم، ولی بعد ترکیب رنگ‌هاست که ما را در فضای تصویر نگه می‌دارد. منظور من از بیان یگانه که ما را در خودش نگه می‌دارد، همین است؛ یعنی تنها آن رنگ‌ها هستند که ما را نگه می‌دارند. دیگر آن جا اسب نیست. هنگامی که غرق آن تصاویر می‌شویم، دیگر اسب نیست که ما را آن جا نگه می‌دارد. حس می‌کنم که اوج انتزاع آن جا شکل می‌گیرد.

اگر می‌خواهد تصویر و متن پا به پای هم پیش می‌روند در این انتزاع؟

مهوار: نه حس می‌کنم تصویرگر متن را رها کرده و خودش به سمت انتزاع رفته. کتاب دیگری هم که خوشبختانه تصویرگرش، خانم آرتا این جا هستند، «سه برادر» است. در پایین صفحه ۸ این کتاب، تصویری می‌بینیم که شما نمی‌توانید روی هیچ بخشی از این تصویر نامی بگذارید. در واقع هیچ مفهومی به ما نمی‌دهد، ولی من هنگامی که نگاه می‌کنم، توفان را حس می‌کنم. حس می‌کنم که در آن جا مترسکی هست، اما نمی‌توانم به شما نشان بدهم و بگویم که آن مترسک است. چرا که شاید به من بخندید. من حس می‌کنم که این جا خورشید هست، اما در عین حال نیست. نمی‌توانم خورشیدی را که آن جاست، به شما نشان بدهم. من در آن جا درخت می‌بینم، جنگل می‌بینم، رنگ می‌بینم، حضور انسان را حس می‌کنم. آن جا تنهایی به من هجوم می‌آورد. من حس می‌کنم که در یک جنگل هستم، می‌ترسم و سرما را حس می‌کنم. در عین حال





دیگری است و خطوطی روی کاغذ رسم می‌شود. این در واقع یک جور نگاه انتزاعی در بخش‌هایی از تصویرگری است. داخل این کتاب، نمادهای بیشتری از این موضوع می‌بینیم. تصویر بعدی کاری از آقای شفیعی است؛ «غیر از خدا هیچ کس تنها نبود». این جا هم جایگاه تخیل در تغییر فرم‌ها و فضاها روشن است. تصویر بعدی کاری است از خانم تحویلی. نگاه خانم تحویلی هم به عناصر انسانی در تصویر، خیلی کودکانه و ساده شده است. به نظر من این جا از کامپیوتر، خوب استفاده شده؛ یعنی تصویرگر خودش و نگاه خودش را حذف نکرده. در واقع از امکانات رایانه‌ای کمک گرفته. تصویر بعدی کاری از آقای بوذری است؛ «خرس باکلاه»، خرس بی کلاه». ببینید چه قدر حیوانات دگرگون شده‌اند و چه قدر خیالی با آن‌ها رفتار شده. در واقع این جا درخت، روباه و پرنده داریم، ولی درکش دشوار است. تصویر بعدی کاری از خانم خیریه است؛ از کتاب «اتوبوس قرمز». خانم خسروی اشاره کردند به کار «پاکوفسکا» و

هیچ یک از این‌ها در آن نیست و من نمی‌توانم با انگشت به شما این‌ها را نشان بدهم. حس می‌کنم که انتزاع در این تصویر، در اوج خودش حضور دارد.

اکرمی: متشکرم. اگر موافق هستید، تصاویر را ببینیم. البته ما انتزاع محض در این تصاویر نداریم. از نمونه‌های انتزاع محض که من در تصویرگری کتاب‌های کودکان دیده‌ام، در کارهای آقای عامه کن بوده؛ مثلاً در کتاب «پسری که هیچ ستاره‌ای نداشت». ما در آن کتاب، نه ستاره می‌بینیم، نه پسر و این انتزاع محض است.

تصویرها را می‌بینیم. این تصویر از مجموعه شعری از آقای شعبانی است. ما فقط تصاویر را نگاه می‌کنیم و این که چه قدر به واقعیت نزدیک است و چه قدر از آن دور. تصویر بعدی از کتاب «زیباترین ستاره جهان» است. خطوطی که می‌بینیم، منفی است.

خسروی: در متن، گاه به چیزهایی اشاره شده، که در تصویر نیست. من فکر کردم که می‌تواند از یک لحاظ مثلاً چهل تیکه باشد و آن تصور، بهانه‌ای برای من شد و این فضا شکل گرفت که هیچ ربطی هم به قصه ندارد.

اکرمی: این تصویر از کتاب «دختر باغ آرزو» ست و تصویر بعدی از کتاب «مواظف بند کفش هایت باش» هر دو از خانم خسروی انتخاب شده. بچه‌ها خواب می‌بینند و به نظر می‌آید خواب‌های شان روی این لحاف و روانداشان نقاشی شده. تصویر بعدی، همان پدیده‌ای است که آقای بنی اسدی به عنوان «شاگالیت» از آن اسم می‌برند، از کتاب «رنگین کمان کودکان» تصویر بعدی کاری از آقای نامور است.

نامور: از کتاب «فرشته گیسوبلند» است؛ نشر شباویز. تصویر بعدی از «عاشق و صنم» است، نوشته آقای شمس؛ نشر شباویز. تصویر بعدی از کتابی است به نام «دُمُرُل دیوانه» که این هم از نشر شباویز است.

اکرمی: آقای نامور، برای من جالب است که نگاه شما تا این حد (با احتیاط می‌گویم) انتزاعی است و تا این حد قواعد طبیعی را شکسته. البته جاهایی هم که طراحی رنال از شما دیده‌ام، خیلی خوشم آمده. دیده‌ام که چه قدر مسلط رفتار کرده‌اید؛ به خصوص در طراحی خطی‌تان.

نامور: تصویر بعدی از کتاب «ترانه‌های عاشقانه»، نوشته آقای رحماندوست است که برای کتابخانه مونیخ انتخاب شد.

اکرمی: تصویر بعدی کاری از آقای بنی اسدی است؛ «بوی گل نارنج». من از بخشی از این نقش و نگارها، به عنوان «نقش و نگارهای پای تلفن» یاد می‌کنم. ضمیر ناخودآگاه ما فعال است و حواس مان جای

نامور:
نیروهایی در سرشت آدمی است؛
حد فاصل بین اندام‌های حسی و استعدادهایی که مربوط به ادراکات آدمی می‌شود که به این نیروها تخیل می‌گویند.
این نیروها در مزرعه حافظه جست‌وخیز می‌کنند، بالا و پایین می‌پرند و دنبال صیدی می‌گردند که در پی‌شان هستند



اگر موافق باشید، به صورت پرسش و پاسخ جلو
پیش برویم.
آرتا: همان سؤالی که شما پرسیدید، فکر می‌کنم
خیلی خوب است. این که چرا در ایران، نویسندگان و
تصویرگران الان بیشتر به انتزاع روی آورده‌اند؟ و این
که کارهای واقع‌گرایانه و انتزاعی همپای هم نیستند...
اکرمی: ما قدیمی‌ترین نشانه‌های انتزاع را در
کارهای انسان‌های نخستین می‌بینیم و محمود
کیانوش، کودک و انسان نخستین را تقریباً شبیه هم
می‌داند. به هر حال، آشکارترین نوع انتزاع را در کارهای

ساده شدن شخصیت‌های داستانی به شکل‌های خیلی
ساده هندسی. دلم می‌خواهد که در این بحث، به تفاوت
بین خیال و انتزاع برسیم. طبیعتاً همانندی‌ها و
نزدیکی‌هایی هست، ولی بد نیست به جایگاه هر کدام
در تصویر اشاره کنیم. آخرین تصویر کاری از خانم
سروقد، از کتاب «خواب خوب» است. مجموعه شعر
است. خُب نمونه‌هایی از این دست در کار تصویرگران
امروز زیاد است، با زیبایی‌شناسی‌های متفاوت، با
تکنیک‌ها و سبک‌های مختلف، اما همگی از نگاهی آب
می‌خورند که عناصر طبیعت را تغییر شکل می‌دهد.
تکنیک‌ها و ابزار متفاوت است، اما در یک چیز مشترک
است و آن این که واقعی‌ترین داستان‌ها را هم به شکلی
انتزاعی تصویرگری می‌کنیم. فرض کنید داستان
«عاشق و صنم» که تصاویرش چیزی از این دست
است، یک داستان واقعی است. بله، ما افسانه‌پریان
داریم که چیزهایی که در آن اتفاق می‌افتد، غیر معقول
است، اما افسانه‌هایی داریم مثل کوراوغلو که این‌ها
واقعی است. البته در بخش‌هایی از این افسانه که
مثلاً اسب کوراوغلو پرواز می‌کند، غیرواقعی می‌شود. در
حالی که ما حتی در بخش‌های واقعی هم انتزاعی رفتار
کرده‌ایم.
ما می‌خواهیم بحث را ادامه بدهیم، اما برای بحث -
مان باید سؤال داشته باشیم. این بحث خیلی گسترده و
به نظر من خیلی هم فنی و ضروری است.

اکرمی:
جامعه ما
که به نظر من یک جامعه
واقعیت‌گریز است،
خیلی به عناصر انتزاعی
اهمیت می‌دهد؛
چه در ادبیات و
چه در نقاشی
من معتقدم ما چون
یک جاهایی از واقعیت
لطمه خورده‌ایم،
برای فرار از واقعیت‌ها،
به خیال پناه می‌بریم.
این رویکرد،
جدا از خوبی‌هایش،
آسیب‌هایی هم
در پی دارد که من
دلم می‌خواهد
در این جمع در موردش
گفت‌وگو کنیم



آقاخان:

وقتی که صبح
می‌رویم عید دیدنی
سراغ کسی
اوهم بعد از ظهر
برمی‌گردد سراغ ما
و پاسخش را می‌دهد،
این رفتاری
فرمالیستی است.
پس فرمالیسم
چون بخش اعظم
زندگی ما را
تشکیل می‌دهد،
عناصر فرمالیستی هم
در کارمان تبلور
پیدا می‌کند.
به این نکته هم باید
توجه داشته باشیم که
ما در سیستمی

زندگی می‌کنیم که
بر عناصر غیر واقعی
زیاد تأکید می‌کند؛
مسئله عرفان و
ماوراء الطبیعه ...
در واقع
ما در محیطی
زندگی می‌کنیم
که نگاه
بیشتر به آسمان است

تا زمین



ماندولین و ماندولین زن را تشخیص داد در نقاشی. اما وقتی به «کاندینسکی» می‌رسیم یا کارهای «جکسون پولاک» را می‌بینیم، در واقع دیگر چیزی در تابلو نمی‌بینیم جز خط، رنگ و فرم. یک جور بر داشت کاملاً شخصی است. آن «ماشین چهچه‌زن» پل کله» می‌توانست اسم دیگری داشته باشد. انتزاع محض زمانی اتفاق می‌افتد که تمام عناصر مسلط بر قصه، نقاشی و پیکره‌سازی و غیره به هم می‌ریزد. شما نه دارای مکان هستید و نه زمان. همان تعریفی که آقای مهوار کردند که این جا ما به طور مشخص هیچی نمی‌بینیم و همه چیز می‌بینیم. به نظر من کوبیسم تجریدی به انتزاع کامل می‌رسد.

جامعه ما که به نظر من یک جامعه واقعیت‌گریز است، خیلی به عناصر انتزاعی اهمیت می‌دهد؛ چه در ادبیات و چه در نقاشی. من معتقدم ما چون یک جاهایی از واقعیت لطمه خورده‌ایم، برای فرار از واقعیت‌ها، به خیال پناه می‌بریم. این رویکرد، جدا از خوبی‌هایش، آسیب‌هایی هم در پی دارد که من دلم می‌خواهد در این جمع در موردش گفت‌وگو کنیم.

آقاخان: فکر می‌کنم چند دلیل دارد. البته این-

«بوش»، نقاش هلندی می‌بینیم که «باغ خوشی‌ها» را نقاشی می‌کند. اتفاق‌هایی که می‌افتد، خیلی نادر است؛ مثلاً یک آدم کوچولو با توت‌فرنگی بزرگی بازی می‌کند. در این کار، نخستین نشانه‌های دگرگونی در نقاشی و هنر تجسمی، آشکارتر دیده می‌شود. نه این که قبلش نباشد. «بوش» نقاش قرن پانزدهم و آثارش خیلی عجیب است. هم چنین کارهای «بروگل» را که نگاه می‌کنیم، می‌بینیم آن جایی که خیلی به تخیل رو می‌آورد، به قول آقای نامور، این‌ها تغییر شکل پیدا می‌کند. با وجود این، هنوز در جایی است که شما می‌بینید سیب، سیب است و درخت هم درخت. در این کارهای خانم آرتا و آقای نامور هم که الان دیدیم. زن، زن بود و خورشید، خورشید، ولی تغییر شکل پیدا کرده و خیلی تجریدی شده.

خانم خسروی اشاره خوبی به کوبیسم کردند. ما کوبیسم را به سه دوره تقسیم می‌کنیم: کوبیسم زمان «سزان» که اشیایی مثل بطری و پرتقال در آن هست، ولی به شکل ساده شده. بعد به دوره کوبیسم تحلیلی می‌رسیم؛ آن جایی که «پیکاسو» شروع می‌کند به فراتر رفتن. با وجود این در این مرحله هم می‌شود مثلاً

آقاخانی:
رابطه‌ای که انتزاع
با تصویرگری پیدا کند،
رابطه‌ی غریزه است
با مفاهیم.
وقتی تصویر ساز
متنی را تصویر می‌کند،
مفهومی را می‌خواهد
منتقل کند
که این مفهوم
ممکن است
یک احساس عاطفی هم
در ما ایجاد کند.
اما انتزاع چه کار
می‌تواند بکند؟

هایی که من به نظرم می‌رسد، شاید هم نادرست باشد. یکی همین که آقای اکرمی اشاره کردند. «هربرت رید» می‌گوید در جوامعی که شرایط زندگی نامساعد است، هنر به طرف انتزاع می‌رود، ولی در جوامعی که زندگی معتدل است، عناصر طبیعی در فرم‌های‌شان بیشتر دیده می‌شود. به ما هم که خیلی خوش می‌گذرد!

جنگ یکی از چیزهایی است که تأثیر می‌گذارد که نگاه ما به زندگی بدبینانه باشد. نگاه بدبینانه به زندگی، ما را می‌کشاند به طرف این که عناصر انتزاعی در کارمان بیشتر شود. دلیل دوم این است که خبرها یک کم دیر به ما می‌رسد. برای این که ما الان داریم مدرنیسمی را که حدود دهه‌ی چهل و پنجاه میلادی، «گیلی منت» و «گرین برگ» و دارو دسته‌اش، آن را جمع کردند و دور ریختند، تازه تجربه می‌کنیم.

به هر حال، وقتی ما به روش زندگی‌مان توجه می‌کنیم، می‌بینیم در روش زندگی‌مان هم فرمالیسم به شدت جا دارد. همین تعارفات که ردوبدل می‌کنیم، این‌ها همه برخورد‌های فرمالیستی است. وقتی که صبح می‌رویم عیددیدنی سراغ کسی اوهم بعد از ظهر برمی‌گردد سراغ ما و پاسخش را می‌دهد، این رفتاری فرمالیستی است. پس فرمالیسم چون بخش اعظم

زندگی ما را تشکیل می‌دهد، عناصر فرمالیستی هم در کارمان تبلور پیدا می‌کند. به این نکته هم باید توجه داشته باشیم که ما در سیستمی زندگی می‌کنیم که بر عناصر غیرواقعی زیاد تأکید می‌کند؛ مسئله عرفان و ماوراءالطبیعه... در واقع ما در محیطی زندگی می‌کنیم که نگاه بیشتر به آسمان است تا زمین. آسمان هم که خالی است و بنابراین، مجبوریم از تخیل‌مان استفاده کنیم. یک دلیل دیگر این است که زندگی‌مان بر پایه حسیات است، نه بر عقلانیت. قرن‌هاست که با همه چیز حسی برخورد می‌کنیم. چرا شعر رونق بیشتری از بقیه چیزها می‌گیرد؟ برای این که می‌خواهیم بر حس-مان تأکید کنیم و به عقلانیت تأکید نمی‌کنیم. عقلانیت یعنی چه؟ یعنی این که رابطه‌مان با واقعیت، یک رابطه منطقی باشد یا رابطه‌ای باشد که واقعیت را به نوعی در کارمان بروز بدهیم. نتیجه‌اش این می‌شود که نقاش و هنرمند تصویرساز ما هم بر عناصر انتزاعی تأکید می‌کند.

خسروی: چرا انتزاع را به بدبینی ربط می‌دهید؟
 چون بدبین هستیم، کار انتزاعی می‌کنیم؟
آقاخانی: به عناصر طبیعت بدبین هستیم. مثلاً من اگر در بیابان زندگی کنم، خشکی بیابان و آزاردهندگی آن، ممکن است مرا به سمت انتزاع بکشاند. البته این نگاه «هربرت رید» است که من می‌گویم و به نظر من هم منطقی می‌آید. البته یکی از دلایل است، نه تمام دلایلی که می‌تواند در این قضیه دخیل باشد.

خسروی: وقتی بدبینی عنوان می‌شود، بار منفی و تیره دارد.

آقاخانی: در آن سرزمین‌هایی که عناصر انتزاعی شکل می‌گیرد، آثار هنری‌شان واقعاً درخشان است. مثلاً وقتی می‌گوییم هنر مصر انتزاعی است، شاید بدبینی باعث شکل‌گیری این عناصر انتزاعی باشد، ولی نتیجه درخشانی دارد.

خسروی: اصولاً در جوامعی که بسته‌ترند، خود به خود در تمام زمینه‌های خلاقانه، چنین اتفاقی می‌افتد. شاید به دلیل این که خیلی چیزها را نمی‌توانند عیان بکنند. با وجود این، چنین چیزی در متن‌های کودکان کم‌تر وجود دارد.

البته این رویکرد که در تصویرگری کتاب‌های کودک ما دیده می‌شود، به نظرم بد نیست به هر حال، کوششی است برای دوری از عناصر تکراری و این خودش خلاقیت می‌خواهد.

آقاخانی: در مورد کودک به نظرم قضیه فرق می‌کند. ذهن کودک محدود است و در نتیجه، نگاه جامعی



نریمانی:
شاید گرایشی
به انتزاع
وجود داشته باشد.
ما وقتی این کلمه را
به کار می‌بریم که
مخاطب نتواند
دریافت بازنمایانه
از تصویر داشته باشد.
در همه این تصاویر
برای ما قابل تشخیص
است که فیگور انسان
کجاست و کدام
درخت است.
به هر حال،
سمبولیک برخوردار شده
با عناصر تصویری



اکرمی: عناصر انتزاع در کتاب «جیرجیرکی که نمی‌توانست آواز بخواند»، خیلی کم‌تراست. گروه‌سنی-اش «ب» است. عناصر «آن شب بارانی» در این کتاب دیده نمی‌شود.
آرتا: «آن شب بارانی»، اولین تجربه ساختار شکنانه‌ام بود. به لحاظ ترکیب‌بندی و تقسیم صحنه‌ها در یک صفحه، خواستم یک کار متفاوت انجام بدهم.
اکرمی: بد نیست به این بپردازیم که شاید یک علت روی آوردن به انتزاع در تصویرگری مثلاً ضعف تصویرگر در طراحی باشد.
خسروی: درست مثل این است که بعضی‌ها که نویسنده‌اند، می‌گویند ما از ادبیات کودکان شروع می‌کنیم. در صورتی که ساده کار کردن، خیلی مشکل‌تر است. وقتی کار انتزاعی باشد، یک کار ضعیف خیلی زود مشخص می‌شود. دقیقاً مثل کسی می‌ماند که اصول شعر کلاسیک را نداند و بخواهد شعر نو بگوید. این اشتباه محض است که متأسفانه خیلی‌ها این جوری فکر می‌کنند که کار کودکان راحت‌تر است.
آقاخانی: نباید منفی به این قضیه نگاه کنیم و بگوییم چون نمی‌تواند رئال کار کند، پس مشکل دارد.
مهوار: دوستان اشاره کردند به مشکلات

نسبت به شرایط طبیعی و مسائل پیرامونش ندارد. پس در این جا عوامل غریزی است که باعث می‌شود عناصر انتزاعی شکل بگیرد یا نبود مهارت‌های فنی؛ یعنی کودک چون نمی‌تواند یک صورت کامل بکشد، به انتزاع روی می‌آورد. می‌خواهم بگویم اگر فقط بیاییم این دو - سه عامل را به عنوان عوامل شکل‌گیری این قضیه در نظر بگیریم، اشتباه کرده‌ایم.

اکرمی: من سه سؤال طرح کرده‌ام. اولین سؤال این است که چرا تصویرگرهای ما علاقه بیشتری به انتزاع دارند؟ آقای آقاخانی به بعضی علل اشاره کردند که به نظر من بعضی‌هایش خیلی جالب بود؛ از جمله مسائل فنی ممکن است بعضی‌ها واقعاً در طراحی مشکل داشته باشند. به این نکته بعداً می‌رسیم. کارهای خانم آرتا را با هم می‌بینیم؛ به عنوان یکی از نمایندگان تصویرگران نسل جوان.

آرتا: این تصویر از کتاب «جیرجیرکی که نمی‌توانست آواز بخواند» نوشته «خانم خلعتبری است. تصویر بعدی از کتاب «خواب و بیدار» گزیده‌ای از هفت پیکر نظامی است.

اکرمی: از بعضی تصاویر این کتاب اصلاً سردر نمی‌آورم؛ البته از چشم کودک که نگاه می‌کنم.
آرتا: این کتاب برای کودک نیست و تقریباً می‌شود گفت برای نوجوان است. داستانش را خودم انتخاب کرده‌ام. فضایی در ذهنم بود که دوست داشتم آن را کار کنم و اصلاً دنبال این داستان می‌گشتم. این کار را قبل از اینکه بخواهم برای نشر شباویز کار کنم، به عنوان پایان‌نامه دانشگاهم آماده کرده بودم. این داستان را که پیدا کردم، دیدم دقیقاً با فضای ذهنی من جور است. اولین بار بود که داستان را براساس تصویر انتخاب کردم. خیلی وقت‌ها که می‌خواهم داستانی را تصویرگری کنم، سعی می‌کنم در وهله اول داستان را انتخاب کنم؛ داستانی که بتوانم با آن ارتباط برقرار کنم. هنگام تصویرگری این داستان، رجوع کردم به دوران کودکی و نوجوانی خودم. زمانی که نوجوان بودم، ارتباط خوبی برقرار می‌کردم با داستان‌هایی که تصاویری این قدر مبهم داشتند.

اکرمی: شما این تصویرهای تان را به بچه‌ها نشان داده‌اید؟

آرتا: بله، بعضی از کارها را نشان می‌دهم و می‌پرسم کدام یکی از این‌ها را بیشتر دوست دارید؟

اکرمی: عکس‌العمل بچه‌ها چه بود؟

آرتا: بچه‌های دبستانی طبعاً با این کارها خیلی نمی‌توانستند ارتباط بگیرند، اما نوجوان‌ها و جوان‌ها خیلی خوشش‌شان می‌آمد.

میردشتی:
تا زمانی که آدم
فکر کودکانه و
فکر امیدوار
نداشته باشد،
برای بچه‌ها نمی‌تواند
کار بکند.
بنابراین،
گرایش به انتزاع
در تصویرگری
کتاب کودک،
می‌تواند بر عکس
چیزی که
بعضی دوستان گفتند،
رویکرد مثبتی باشد

اجتماعی، به عنوان یکی از علل روی آوردن به انتزاع. در حالی که من فکر می‌کنم انتزاع پله بالاتری از درک جهان هنری است. اصلاً بخشی از زندگی انسان، انتزاعی است. هر چه پیش‌تر می‌رود، از آن انتزاعیات بیشتر لذت می‌برد. حتی از زندگی روزمره خودش هم همین جوری لذت می‌برد. فکر می‌کنید چرا وقتی کسی را پیدا می‌کنید، دوست دارید از خاطراتان با او صحبت بکنید؟ همین که خاطرات خودمان و زندگی واقعی خودمان را با واژه‌ها بیان می‌کنیم، آن را به گونه‌ای انتزاعی می‌کنیم. «مارسل پروست»، در پایان مجموعه کتاب «جست‌وجوی زمان گم‌شده» و در آخرین کتابش که «زمان بازیافته» نام دارد، می‌گوید زندگی راستین، آن زندگی که سرانجام بازش می‌یابیم، آشکار و روشن می‌شود، یگانه شکل زندگی به راستی به نتیجه می‌رسد، ادبیات است. منظورش این است که ما حتی زندگی روزمره خودمان را از دریچه ادبیات درک می‌کنیم. من فکر می‌کنم جامعه ما دارد به مرحله‌ای می‌رسد که می‌تواند از انتزاعیات لذت ببرد.

میردشتی: من می‌خواهم توجه دوستان را به این نکته جلب کنم که شاید یأس و سرخوردگی از واقعیت و روی آوردن به انتزاع، در دوران خودش بیانگر نوعی امیدواری و خوش بینی باشد. از طرفی، کار برای بچه‌ها هم با بدبینی جور در نمی‌آید. یعنی تا زمانی که آدم فکر کودکانه و فکر امیدوار نداشته باشد، برای بچه‌ها نمی‌تواند کار بکند. بنابراین، گرایش به انتزاع در

تصویرگری کتاب کودک، می‌تواند بر عکس چیزی که بعضی دوستان گفتند، رویکرد مثبتی باشد. مسئله دیگر در مورد پیشینه تاریخی و تمدن ما ایران است و به صورت عام‌تر مشرق زمین که خیلی به معنویت وابستگی دارد. چیزهایی که در ادبیات ما و در فلسفه و عرفان‌مان وجود دارد، خودبه‌خود ما را به صورت خودآگاه و ناخودآگاه، به این سمت سوق داده. در صورتی که در غرب یا اروپا، بچه‌ها ساده‌تر و سطحی‌تر فکر می‌کنند و دنبال چیزی هستند که سریع مفهوم را به آن‌ها انتقال بدهد. بچه‌های ما خوشبختانه جوری دارند تربیت می‌شوند که یک مقدار طرف دیگر قضیه را هم می‌بینند. شاید این همان چیزی باشد که باعث شده تصویرگری ما در سطح دنیا بدرخشد و مقبول باشد. در این جا کتاب کودک و تصویرگری کتاب کودک، فقط برای تفریح و سرگرمی کودک تولید نمی‌شود.

نوری: فکر می‌کنم خالق انتزاع، میل به آزادی باشد که در درون هر انسانی وجود دارد. این میل باعث می‌شود که هر هنرمندی به انتزاع روی بیاورد. وقتی انسان خودش را آزاد کند، هر کاری از دست او برمی‌آید. مسئله‌ای که هست، این است که بعضی از کارهای تصویرگران امروز ماکمی تصنعی به نظر می‌رسد. یعنی ممکن است خود تصویرگر یا خود نویسنده، به خودش سفارش بدهد که این کار را این جوری روی کاغذ بیاورد. من در کارهای آقای «آنتونی براون»، تصویرگر سیاه-پوست آمریکایی که در سال ۲۰۰۰ برنده جایزه آندرسن شد، اصلاً فرم شکنی ندیدم؛ همه چیز خیلی طبیعی و عادی است، ولی انتزاع هم وجود دارد. مثل داستان «Voices in the Park»، اولش که پدر و پسر دارند می‌روند پارک، پسر ناراحت است و همه رنگ‌ها غمگین-اند و تصاویر حالت غروبی دارند. بعد پسر می‌رود در پارک و با یک دختر دوست می‌شود و با هم بازی می‌کنند و همه پارک به هم می‌ریزد، ولی به شکلی طبیعی همه چیز به هم ریخته. وقتی پسر با پدر دارد برمی‌گردد، از همان خیابانی رد می‌شود که موقع آمدن به پارک از آن جا رد شده بودند. موقع برگشتن آن دو تابلویی که دست فروش روی دیوار آویزان کرده بود برای فروش، می‌بینیم که شخصیت‌های خانم و آقا از تابلو بیرون آمده‌اند و با هم می‌رقصند. همه رنگ‌ها تغییر کرده، بدون این که چیزی دفرمه شود. همه چیز حالت طبیعی دارد و باز هم انتزاع در آن هست. فکر می‌کنم که باید خیلی خودمان را رهاتر کنیم تا به دستاوردهای بیشتری برسیم.

اکرمی: ممنون آقای نوری. می‌خواهم بحث را بسپارم دست خانم خسروی و آقای نامور، در مورد



محدوده خیال و انتزاع در تصویرگری به طور عام. ولی یک سؤال از جمع می‌کنم: شما یک کتاب به خاطر بیاورید که از تصویرهای کاملاً واقعی و خیلی زیبا تشکیل شده و در بین کتاب‌های کودکان ایران موفق بوده باشد؛ حالا علمی یا غیرعلمی، فیکشن یا نان فیکشن هر کدام که می‌خواهد باشد.

علیزاده: «دریا پری، کاکل زری» گل ترقی. که خودشان هم آن را تصویرگری کرده‌اند.

اکرمی: جالب است که داستانش کاملاً افسانه‌ای است.

یکی از حاضران: مهمان‌های ناخوانده.

اکرمی: مثلاً کتاب «مسافر دریا» و «برای پدر بزرگ». من مطمئنم که این‌ها انگشت شمار است. در حالی که وقتی راجع به انتزاع می‌گوییم، تعداد زیادی هست. بسیار هم قشنگ است و ما نمی‌خواهیم از ارزش آن‌ها کم کنیم. ولی وقتی یک قصه تاریخی و کاملاً واقعی می‌بینید که تصویرگر انتزاعی کار کرده، نمی‌دانم چه حسی به شما دست می‌دهد؟ (و اصلاً غیر از این است که این دوگونه باید با هم رشد کنند و با هم جلو بروند نه این که یکی حذف بشود و دیگری پروبال اغراق آمیز بگیرد.

مریم نریمانی: من کمی در ارتباط با کاربرد کلمه انتزاع در بحثی که داریم، دچار تردید شده‌ام. اگر ممکن است کتابی نام ببرید که کاملاً انتزاعی باشد؛ در حوزه تصویرسازی کتاب کودک.

اکرمی: «پسری که هیچ ستاره‌ای نداشت»، از آقای عامه‌کن که داستانش از آقای حسین خورشیدفر است. داستان انتزاعی است، ولی عناصر واقعی هم در آن هست. در حالی که تصویرها کاملاً انتزاعی است؛ یعنی شما نه پسری در این تصاویر می‌بینید و نه ستاره. تصویرگر کاملاً آزادانه رفتار کرده.

نریمانی: در مورد تصاویری که دیدیم، من این‌ها را بیشتر سمبولیک می‌بینم. اگر بخواهیم تقسیم‌بندی کنیم به بازنمایی، سمبولیک و انتزاعی، در حوزه تصویرسازی کودک، من در تصاویر امروز کار انتزاعی ندیدم. شاید گرایشی به انتزاع وجود داشته باشد. ما وقتی این کلمه را به کار می‌بریم که مخاطب نتواند دریافت بازنمایانه از تصویر داشته باشد. در همه این تصاویر برای ما قابل تشخیص است که فیگور انسان کجاست و کدام درخت است. به هر حال، سمبولیک بر خورد شده با عناصر تصویری.

اکرمی: خانم نریمانی، من فقط صحبت دوستان را جمع‌بندی می‌کنم. شاید بهتر باشد به جای انتزاع، از تجرید استفاده کنیم. تجرید نگاه کاملاً شخصی هنرمند

نسبت به یک پدیده است. من این قندان را می‌بینم و یک مستطیل می‌کشم و می‌گویم این قندان من است. شما هر چه بگویید نه، من می‌گویم قندان من این است. یعنی چیزی می‌بینم و یک چیز دیگر می‌کشم. ما راجع به انتزاع محض صحبت می‌کنیم. وقتی همه عناصر فردی‌اش را از چیزی بگیریم و مجردش کنید، انتزاع محض است. اگر نیمی از آن را بگیریم، به آن نیمه انتزاعی می‌گوییم. پس اکسپرسیونیسم و سورئالیسم نیمه انتزاعی‌اند. مثلاً درکارهای «دالی»، ساعت هنوز ساعت است، اما تغییر شکل پیدا کرده. ما انتزاع محض در نقاشی داریم و در تصویرگری خودمان گفتم کار آقای عامه‌کن این ویژگی را دارد. من اسم آن را انتزاع محض گذاشته‌ام. تصاویری که امروز دیدیم، بینابین این‌هاست.

حق با شماست و این‌ها نمونه انتزاع محض نیست. حالا می‌خواهم راجع به همین بحث کنیم که چه قدر انتزاع در تصویرگری کتاب‌های کودکان جا دارد؟

آقاخانسی: ما دو اصطلاح داریم؛ یکی یکی «آبسترکشن» است و دیگری هم «نان آبجکتیو». این دوتا با هم فرق می‌کند. «آبسترکشن» را موقعی به کار می‌بریم که هنوز نشانه‌هایی از طبیعت و اشیا در کار حضور دارد. حالا ممکن است ۹۹ درصد یا یک درصد حضور داشته باشد. تا زمانی که بتوانیم نشانه‌هایی از پدیده‌های طبیعی را در کارمان ببینیم، به آن «آبژکتیو» می‌گوییم. اما وقتی هیچ نشانه‌ای از پدیده‌های طبیعی

آقاخانسی:

ذهن کودک محدود است

و در نتیجه، نگاه جامعی

نسبت به شرایط طبیعی

و مسائل پیرامونش

ندارد. پس در این جا

عوامل غریزی است که

باعث می‌شود عناصر

انتزاعی شکل بگیرد یا

نبود مهارت‌های فنی؛

یعنی کودک چون

نمی‌تواند یک صورت

کامل بکشد، به انتزاع

روی می‌آورد.

می‌خواهم بگویم اگر

فقط بیایم این دو - سه

عامل را به عنوان عوامل

شکل‌گیری این قضیه

در نظر بگیریم،

اشتباه کرده‌ایم



آقاخان:**کار هنرمند این است که****به هنر به عنوان یک فرم****ناب نگاه کند.****کار هنرمند این نیست****که روابطی را که****در پدیده‌ها می‌بیند،****بازنمایی کند،****بلکه نقاشی****درست مثل****موسیقی است.****در موسیقی از طریق****ملودی، احساسات و****عواطف منتقل می‌شود****و در نقاشی هم****ما باید از طریق****رنگ و فرم،****به بیان برسیم**

در کار ما حضور نداشته باشد، به آن «نان آبژکتیو» می‌گوییم؛ یعنی هیچ شیئی در کار ما حضور ندارد. این که آقای اکرمی می‌گویند انتزاع مطلق، همان «نان آبژکتیو» است. نکته دیگر این که وقتی ما در انتزاع، بحث آبسترکشن را مطرح می‌کنیم و گزینش می‌کنیم خصوصیتی از پدیده‌ها را، آن جا یک چیز دیگر هم مطرح می‌شود به اسم «استایل» یا «استیلیزاسیون»؛ یعنی روشی که هنرمند انتخاب می‌کند. اگر من منحنی‌های این لیوان را انتخاب کنم و یکی دیگر بیاورم و بافتش را انتخاب کنم، می‌گوییم «استایلش» این است که خط‌های منحنی است. اینکه چه چیزی را گزینش می‌کنیم، سبک کار ما را مشخص می‌کند.

نریمانی: متأسفانه همه این‌ها در فارسی، به انتزاع ترجمه شده. تفکیکی نیست بین طیف‌های گوناگون انتزاع. حالا می‌رسیم به سؤال آقای اکرمی که اصلاً این بحث انتزاع کامل برای بچه‌ها مناسب است یا نه؟ وقتی می‌گوییم بینابین است و انتزاع کامل نیست، جایگاه دارد، اما اگر انتزاع کامل باشد، به نظر من جای بحث دارد.

اکرمی: یک جاهایی واقعاً معادل‌های فارسی ما فقیر است و برای بعضی چیزها کلمه مناسب نداریم. سؤال دوم شما هم واقعاً باید بررسی شود. شاید ده سال بعد. فعلاً سؤال ما این است که: انتزاع در تصویرگری برای کودک تا چه حد می‌تواند پیش برود؟
خسروی: واقعیت این است که طیف کارهای

انتزاعی، گستردگی فراوانی دارد و به همین دلیل، نمی‌شود خیلی قاطع، خط و مرز کشید. بهترین راه این است که روی تصاویر خاص صحبت کنیم. اغلب تصویرهایی که این جا نشان داده شد، تلفیقی بین سمبولیسم و انتزاعی و کوبیسم و سورئال بود. به هر حال، مفهوم کلی‌اش من فکر می‌کنم شکستن چیزهای متعارف و کلیشه‌ای است. به نظر شما بچه‌ها این نوع زبان بصری را تا چه حد می‌توانند درک کنند؟

بهترین کار این است که این نوع تصاویر را از نزدیک ببریم بین بچه‌ها و آمار بگیریم و ببینیم چه قدر می‌توانند ارتباط بگیرند. گفتم که بچه‌ها خودشان گاهی کارهای آبستره بسیار قشنگی می‌کشند.

فکر می‌کنیم که بچه‌ها خیلی چیزها را نمی‌فهمند. مثلاً فکر می‌کنیم در مقابل کاری که مدرن و نوجوانانه و از کلیشه به دور است، حتماً واکنش منفی نشان می‌دهند. در حالی که می‌تواند این جور هم نباشد و خیلی هم برای‌شان لذت‌بخش باشد. شاید خودشان بتوانند با دیدگاه خودشان، عناصرش را پیدا کنند. فکر می‌کنم بد نیست که یک کار این جور را در اختیار بچه‌ها قرار بدهیم و ببینیم واکنش آن‌ها چه طور است.

اکرمی: در کتاب «پسری که هیچ ستاره‌ای نداشت»، پسری ستاره‌اش را گم می‌کند. این پسر همراه دختری می‌رود برای پیدا کردن ستاره گم شده‌اش. داستان منطقی پیش می‌رود و اوج و فرود دارد. حالا شما این تصاویر را نگاه کنید و ببینید چه عناصری از آن چیزهایی که من تعریف کردم، در این داستان می‌بینید؟
ثروتیان: حس می‌کنم تصویرگر از دید پسر نگاه می‌کند. این پسر است که حرکت می‌کند و وارد این فضا-ها می‌شود.

اکرمی: خانم ثروتیان، شما در این تصویر چه می‌بینید؟ البته ممکن است من شخصاً این تصویر را دوست داشته باشم.

ثروتیان: فضاهای تاریکی که هیچ نوری در آن نیست. این جاشبی است که هیچ رنگی ندارد؛ چون کم‌ترین نور هم که باشد، باز یک مقدار رنگ مشخص می‌شود و این هیچ رنگی ندارد. این چیزی که من می‌بینم، فضای بدون رنگ است. حس می‌کنم تصویرگر وارد فضای خاصی شده که در ذهن خودش بوده؛ یعنی حاصل تخیلات خودش است و چنین فضایی اصلاً در بیرون وجود ندارد.

اکرمی: شما عناصر مشخصی نمی‌بینید؟

ثروتیان: نه. فقط چیزی مثل یک صندلی و یک نردبان در این تصویر حس کردم. خیلی شبیه خواب می‌ماند.



باغبان زاده: تصویرگر نباید کاملاً پای بند داستان باشد. به نظر من این جا جست و جوی را نشان می دهد؛ یعنی آن قدر این تصویر حرکت دارد که شاید می خواهد دنبال ستاره گشتن را نشان بدهد. انگار که یک نفر دارد در هوا می پرد. انگار یکی دارد صدا می کند. در واقع، صوت و حرکت را آدم بیشتر می بیند تا شکل ها را به طور مشخص.

اکرمی: پس در واقع سمبل هایش را می بینیم.

باغبان زاده: بله و حس درونی داستان را. من فکر می کنم که حتماً نباید آقای عامه کن آن ستاره یا پسر را نشان می داد. همین که این حسش را نشان می دهد، خیلی هم موفق بوده.

اکرمی: من فکر می کنم آقای عامه کن یک کار به یادماندنی انجام داده، بدون شک زمانی بچه ها این را درک خواهند کرد، ولی سؤال هم چنان مطرح است. مهران زمانی هم دو سه تا کار دارد مثل کتاب «خرگوش - ها»، ولی خوب نه به این شدت.

نامور: در هنر نقاشی، چون هدف نقاش این است که خودش لذت ببرد یا درونیات خودش را به تصویر بکشد، نیازی نیست که به نیازهای مخاطب بها داده شود.

در حالی که در تصویرسازی یا گرافیک، ما محدود می شویم و باید کانال ارتباطی، وسیله ارتباطی، نوع انتقال پیام، مخاطب مان و درک و تصورش را در نظر بگیریم. شما این تصاویر را به دوستان نشان دادید و هرکسی از ظن خود چیزی گفت، به نظر من این زمانی ارزشمند است که آن چیزی را که خود تصویرگر دنبال می کرده، آن را دریافت نکنند. همه می توانند تصویری بکشند که بیانگر چیزی نباشد و این انتزاع به نظر من ارزشمند نیست و احتمال هم دارد که کودک، اگر نیازش را درک نکنیم، هیچ ارتباطی با آن برقرار نکند و برایش جذابیت هم نداشته باشد.

اگر اجازه بدهید، می خواهم در مورد کودک و تصویری که کودک از تخیل دارد، چیزهایی بگویم. بعضی ها کودک را خالی از تفکر و اندیشه می بینند، ولی من باورم این است که کودکان ظروف خالی نیستند که هیچ افکار و آرزویی نداشته باشند. این ها فکرها و آرزوهایی دارند که دوست دارند با آن آفرینش کنند. ما باید برای برانگیختن این حس کودک و این که به تخیلش بها بدهیم کمی به او اجازه بدهیم که اشتباه هم بکند. من نظرم این است یکی از بارزترین مشخصه های فرایند خلاق این است که خطرپذیر باشیم. تصویر را باید به او بدهیم، ولی خود تصویرگر باید بداند دارد چه چیزی را دنبال می کند. این که همین طوری هر کاری

بکند، به نظر من درست نیست.

اصلاً نقش ما در مورد کودک و تخیلش چیست؟

ما می توانیم با کودک غیرمداخله جویانه برخورد بکنیم؛ یعنی هیچ نقشی نداشته باشیم و نقش ما بی-نقشی ما باشد. کودکان به نظر من نباید وادار شوند تصاویری را که ما انتظار داریم، خلق کنند. باید به آن ها اجازه بدهیم خویشتن شان را ابراز بکنند. آن ها خیلی به این کار علاقه دارند و دوست دارند این اتفاق برای شان بیفتد. یک نقش دیگر، نقش مداخله جویانه است که در آن جا هم ما نباید بچه را در حصر و حصار قرار بدهیم. باید چارچوبی برایش تعریف بکنیم که انعطاف پذیر باشد. مثل این که شما با خمیر یک چیزی درست می کنید، بچه می تواند آن را تغییر بدهد. اگر چهار میخش کنید، احتمال دارد نتواند رها شود. باید با توانایی های بچه سازگار شویم. این خیلی مهم است. در ضمن، باید به انتقاد و پیشنهادهای شان در مورد تصاویرمان بها بدهیم.

باید بتوانیم آن چیزهایی را که مدنظر آن ها هم هست، دنبال بکنیم. پیشنهادی که به ذهنم می رسد، این است که ما در حساسیت کودک باید دخالت بکنیم. کودک به چه چیزهایی حساس است و لذت می برد و دوست شان دارد؟ یکی از بهترین شیوه های آموزش، این است که تعامل و تبادل بین دو طرف وجود داشته باشد. کتابی که من کار می کنم، بچه ام باید با آن ارتباط بگیرد. باید به او الهام بدهم و بچه الهام بگیرد. اگر این

مهوار:

هنر ناب،

زایش انتزاع است.

به تناسب این که

یک متن

یا یک اثر هنری

از جهان واقعی

فاصله می گیرد،

انتزاعی می شود.

پس انتزاع آن گاه

به اوج خود می رسد

که به مرحله آفرینش

نه برای بیان چیزی که

فقط برای بیان خودش

نزدیک شود.

بیانی یگانه که

ما را در خودش

نگه می دارد





اتفاق نیفتد، پس من به عنوان یک تصویرگر، موفق نبوده‌ام. زمانی من معلم نقاشی بچه‌ها بودم. وقتی نقاشی می‌کردم و مثلاً می‌خواستم جنگجویی را که تیر می‌اندازد، نقاشی کنم، یادم می‌رفت که این تیر به جایی می‌خورد یا نمی‌خورد. بچه‌ها می‌گفتند آقا، خیلی نقاشی‌ات بد است. این تیر باید به جایی بخورد یا نه؟ یعنی بچه‌ها تعقیب می‌کنند و این قدر عاقلند. بچه‌ها می‌توانند تخیل کنند و باید به آن‌ها بها بدهیم و یکی از بهترین شیوه‌هایی که تخیل این‌ها می‌تواند بارور شود، این است که از همدیگر یاد بگیرند. اگر کتابی را ده تا بچه بتوانند کنار هم ببینند و از همدیگر سؤال کنند، به نظر من می‌توانند به نتایج قشنگ‌تری برسند.

اکرمی: ممنون. پس شما به هر حال به مرزبندی خیال اعتقاد دارید و این که در حد درک کودکان باشد. **بجانلی:** در ادامه صحبت‌های ایشان، من فکر می‌کنم که تصویر باید در خدمت متن باشد و به هر حال باید مفهومی از متن را برساند. این نمونه‌ای که نشان دادید، من فکر نمی‌کنم بخواهد چیزی را به بچه القا کند. **اکرمی:** من به عنوان یک معترض نسبت به روند تصویرگری در ایران، این نکته را بیان می‌کنم که واقعاً داستان‌های بسیار واقعی، به شیوه انتزاعی تصویرگری شده. شما کاتالوگ بولونیا و BIB و هر کدام از این جشنواره‌ها را که نگاه کنید، می‌بینید به اندازه واقعیت به انتزاع هم بها داده شده.

ما خیلی از واقعیت فرار می‌کنیم. یکی از دلایلی هم این است که جشنواره‌های ما خیلی به انتزاع بها می‌دهند. کار واقع‌گرایانه برنده نمی‌شود؛ نه تنها در ایران، در کشورهای خارجی هم همین است.

خسروی: متأسفانه در ایران، تقلید و کپی کاری خیلی رواج دارد. مثلاً وقتی یک متن ادبی مورد توجه قرار می‌گیرد، بقیه سعی می‌کنند آن طوری کار کنند یا مثلاً در فیلم‌سازی، خیلی دنباله‌روی می‌شود از نمونه‌های مطرح.

نامور: ما اگر مشابه این کاری را که شما الان به دوستان نشان دادید، نمی‌بینیم، به لحاظ این نیست که دوستان تصویرگر نخواهند مطلقاً وارد فضای انتزاع شوند و یک چیز خیلی انتزاعی و فراتر از موقعیت‌های عینی خلق بکنند. دلایل این است که من کتابی را که می‌خواهم کار بکنم، برای یک ناشر کار می‌کنم. باید ببینم و چه قدر این فضا برای من میسر است و چه قدر ناشر درکم می‌کند و اصلاً می‌تواند از آن کتاب سود ببرد؟ این خیلی مهم است. با این کاری که ناشرها دارند می‌کنند، باید بگویم برعکس، ما کتاب مطلقاً انتزاعی، زیاد نداریم. زمانی من به این باور می‌رسم که شما

بسیار کتاب اروپایی و آمریکایی و خارجی جلوی بچه بگذارید و بگویید از این کتاب‌ها انتخاب کنید. مطمئن باشید بین آن‌ها چند کتاب مطلقاً انتزاعی را هم انتخاب خواهند کرد. سال ۷۲ و ۷۳ ما برای ناشرها کار می‌کردیم. مثلاً سردبیر یک مجله که خیلی فکر می‌کرد آدم فرهیخته‌ای است، به من در تصویرگری خط می‌داد و بال پرواز مرا قیچی می‌کرد. اگر شرایط مناسب باشد، مطمئن باشید که از این جور کارهای مطلقاً انتزاعی، خیلی بیشتر خلق می‌شود.

آن موقع همه آدم‌های با استعداد می‌شوند خلاق و آفریننده چیزهایی که ما ندیده‌ام.

اکرمی: معتقدیم که این بحث، بحث سنگین و شیرینی است و قرار نیست در همین جلسه به نتیجه‌ای برسیم. ما فقط دیدگاه‌ها را مطرح می‌کنیم.

خسروی: این که در ایران تصویرگرها بیشتر به انتزاع روی می‌آورند، شما معیارتان روی این کاتالوگ است. در حالی که کتاب‌های دیگر را اگر ببینید، من فکر نمی‌کنم چنین باشد. به این دلیل می‌گویم یک سال که من داوری می‌کردم برای کانون پرورش فکری کودکان، کتاب‌هایی که می‌آمد، می‌دیدم اصلاً انتزاعی نبود و کارها فوق‌العاده بازاری بود.

اکرمی: خانم خسروی، موضوع مربوط به چه سالی است؟

خسروی: پنج - شش سال پیش.

اکرمی: حالا خیلی فرق کرده. نگاه جشنواره‌ای باعث شده که حالا همه این طوری کار کنند.

خسروی: یعنی در کارهای بازاری و تجارتي هم این اتفاق افتاده؟

اکرمی: آثار تجاری که اصلاً مورد نظر ما نیست.

مهوار: درخصوص این که نگران هستیم آیا کودکان تصاویر انتزاعی را می‌فهمند یا نه، من معتقدم که اصلاً نگران این نباید باشیم. کودکان اساساً در جهان انتزاع زندگی می‌کنند. یک کودک می‌تواند با هر چیزی، از عروسکش گرفته تا چیزهای دیگر حرف بزند. حتی وقتی می‌خواهد زندگی واقعی‌اش را تعریف بکند، به قدری انتزاع می‌کند که ما فکر می‌کنیم دروغ می‌گوید. به عقیده من به همان دلیلی که کودک، مثلاً می‌پذیرد که یک موش حرف می‌زند، به همان دلیل هم می‌تواند تصویر انتزاعی را بفهمد. من با نظریه «والتر بنیامین»، یکی از فیلسوفان زیبایی‌شناس مکتب فرانکفورت موافقم. او معتقد است که وقتی کودکان وارد کتاب تصویری می‌شوند، همانند یک ابر پر از رنگ می‌شوند؛ یعنی همه عناصر آن جذب و جودشان می‌شود.

اکرمی: از همه دوستان متشکریم.

- **مهوار:**
- **انتزاع پله بالاتری از**
- **درک جهان هنری است.**
- **اصلاً بخشی از**
- **زندگی انسان،**
- **انتزاعی است.**
- **هر چه پیش‌تر می‌رود،**
- **از آن انتزاعیات**
- **بیشتر لذت می‌برد.**
- **حتی از زندگی**
- **روزمره خودش هم**
- **همین جوری**
- **لذت می‌برد.**
- **فکر می‌کنید چرا وقتی**
- **کسی را پیدا می‌کنید،**
- **دوست دارید**
- **از خاطراتان**
- **با او صحبت بکنید؟**
- **همین که**
- **خاطرات خودمان**
- **و زندگی واقعی**
- **خودمان را**
- **با واژه‌ها بیان می‌کنیم،**
- **آن را به گونه‌ای**
- **انتزاعی می‌کنیم**



در جست و جوی تعریف کتاب‌های علمی

گزارش چهل و یکمین نشست نقد آثار غیرتخیلی کودک و نوجوان

اشاره:

چهل و یکمین نشست نقد آثار غیرتخیلی، با عنوان «وضعیت کتاب‌های علمی برای کودکان و نوجوانان»، یکشنبه ۳۰/۵/۸۴ برگزار شد. در این نشست مجید جلالی نیا، شریفی راد، حسن سالاری، محبت‌الله همتی و مریم پورثانی حضور داشتند.

بکایی: باسلام و خوشامد به دوستان ارجمند. صدونودومین نشست تخصصی کتاب ماه کودک و نوجوان را آغاز می‌کنیم. موضوع این جلسه، براساس نظرسنجی‌هایی که در کتاب ماه انجام گرفته و پیشنهاد دوستان، انتخاب شده است. ما امروز وضعیت کتاب‌های علمی کودکان و نوجوانان را بررسی می‌کنیم. از بیش از ده - دوازده سال پیش که من خودم در این حوزه فعال تر بودم، همیشه حرف‌هایی در مورد کتاب‌های علمی کودکان و نوجوانان مطرح بوده، اما انگار هیچ وقت به جمع‌بندی مشخصی نمی‌توانیم برسیم. دور همین میز و در همین سالن، بارها از جهات مختلف سعی کردیم که به این مسئله نزدیک شویم. بعضی وقت‌ها موضوع مان را جزء کردیم و گفتیم یک رشته خاص و بعضی اوقات هم خیلی کلی نگاه کردیم. گاهی خواستیم فلسفی به قضیه نگاه کنیم و گاهی هم به شکل عملی و اجرایی. در هر صورت، نتیجه و موفقیتی که مورد انتظار بوده، به دست نیامده. دلیل چیست، نمی‌دانم.

وقتی کارشناسان از هر جایگاهی به کتاب‌های علمی موجود نگاه می‌کنند، بسیاری مسائل را می‌بینند؛ اشکالات محتوایی، اشکالات علمی، اشکالات نگارشی، اشکالات کتاب‌سازی، بی‌برنامگی، بی‌سیاستی و چیزهای مختلفی که من نمی‌خواهم تکرار مکررات بکنم. نمی‌خواهیم بگوئیم که امروز جمع شده‌ایم تا جواب این قضیه را بدهیم. امروز کار تازه‌ای کرده‌ایم، این است که گفتیم یک بار بیاییم از چند جهت، همزمان به این مسئله نزدیک شویم. یعنی در خدمت کارشناسان آموزش و پرورش در بخش تولید کتاب‌های خواندنی (نه کتاب‌های درسی) باشیم و نظرشان را بشنویم. هم‌چنین، از بخش خصوصی دعوت کنیم و در خدمت‌شان باشیم و از روزنامه‌نگاران قدیمی که صفحه‌های علمی مطبوعات کودک و نوجوان را درآورده‌اند، از آن‌ها هم نمایندگانی داشته باشیم تا وقتی همه حرف‌ها در کنار





هم مطرح می‌شود، شاید به نتیجه‌بهتری برسیم. به همین دلیل، امروز در خدمت دوستان هستیم.

من ابتدا دوستان را به طور مختصر معرفی می‌کنم. خانم پورثانی که از سال ۶۳ در بخش علمی - مطبوعات کودک و نوجوان فعال بوده‌اند در کیهان بچه‌ها، کیهان علمی، سروش نوجوان، در رادیو و هم‌اکنون مسئول کتابخانه‌ی دانشکده‌ی پیراپزشکی هستند. خوشحالیم که دعوت ما را پذیرفتند. آقای همتی، چهره‌آشنای این نشست‌ها، از اولین همکاران ما در نشست‌های نقد و بررسی کتاب‌های غیرتخیلی کتاب ماه بوده‌اند. اکنون ایشان دوست دارند خودشان را معلم آموزش ابتدایی معرفی کنند. ما هم با همین اسم ایشان را معرفی می‌کنیم. ایشان کارشناس کتاب‌های علمی و دبیر جشنواره‌ی تصویرسازی کتاب‌های درسی هم هستند و چند سال است که روی تصویرسازی کتاب‌های درسی متمرکز شده‌اند و کار می‌کنند.

آقای سالاری، کارشناس ارشد زیست‌شناسی و پژوهشگر حوزه‌ی کتاب‌های علمی هستند و سایتی دارند به نام جزیره‌ی دانش، ایشان عضو تحریریه‌ی نشریه آموزش راهنمایی و کارشناس انتشارات مدرسه و مدیر گروه علوم هستند. آقای شریفی‌راد، مدیر انتشارات دل‌هام، نماینده‌ی بخش خصوصی در این نشست هستند. طبق گفته خودشان، بیش از ۱۳۰ عنوان کتاب علمی در طول چند سال اخیر برای کودکان و نوجوانان چاپ کرده‌اند. هر کدام از این عناوین دو تا سه بار تجدید چاپ شده. ایشان می‌گویند که هیچ کتابی جز کتاب علمی، تاکنون در نشرشان چاپ نشده. و دوست بسیار عزیز ما، آقای جلالی‌نیا که در روزنامه آفتابگردان، در خدمت‌شان بودیم. ایشان آن موقع صفحه علمی آفتابگردان را درمی‌آوردند. آقای جلالی‌نیا مهندس کشاورزی و الان در وزارت کشاورزی و در سازمان حفظ نباتات، مشغول کار هستند.

ایشان نشری دارند به نام آرمان فردا.

در عین حال، با نشریه دو چرخه کار می‌کنند و تا آن جاکه من خبر دارم، چندین سال است که به طور متوالی داور بخش علمی جشنواره مطبوعات کانون بوده‌اند. در جاهای دیگر هم احتمالاً جزو هیأت داور بوده‌اند که خودشان اگر لازم دانستند، می‌گویند آقای همتی بفرمایید.

همتی: خدمت همکاران عزیز و بزرگوایم سلام عرض می‌کنم. آموختن علم چیزی است که فراگیرندگان انجام می‌دهند. این جمله را آقای سید مرتضی خلخالی، در مقدمه علم و روش آن آورده‌اند. جمله خلیلی جالبی است و حداقل با اعتقادات من در حوزه کتاب‌های علمی خیلی سازگار است. وقتی آقای بکایی گفتند قرار است چنین جلسه‌ای برگزار شود، من و دوستم آقای سالاری، حدودی و دو مورد تحت عنوان آفت‌ها، چالش‌ها و امیدها فهرست کردیم که بعید می‌دانم در این فرصت کوتاه، بتوانیم همه این‌ها را بررسی کنیم، ولی جای کار بسیار زیاد دارد و امیدواریم که بتوانیم در آینده نزدیک، مجموعه مباحث را در مقالات مختلفی عرضه کنیم.

اما قبل از این که وارد بحث شویم، چون عنوان جلسه «بررسی کتاب‌های علمی کودکان و نوجوانان» است، بد نیست کمی در مورد مفهوم این عبارت، با هم گفت‌وگو داشته باشیم و به ذهنیت تقریباً مشترکی دست پیدا بکنیم. من به منابع مختلفی مراجعه کردم و دیدم که تلاش‌هایی برای تعریف این عبارت صورت گرفته که فکر می‌کنم نقل آن در این جا خالی از فایده نباشد. اولین تعریف از دائرةالمعارف فارسی مصاحب است که خانم ثریا قزل‌ایاغ، آن را در کتابی که توسط انتشارات سمت در سال ۸۳، تحت عنوان «ادبیات کودکان و نوجوانان و ترویج خواندن» منتشر شده، نقل کرده‌اند. براساس آن چه ایشان گفته‌اند، این عنوان معمولاً به مجموعه آثاری اطلاق می‌شود که برای مطالعه اطفال و نوجوانان و به منظور سرگرمی و آموزش آنان فراهم شده است. به معنای وسیع‌تر و درست‌تر، آثاری که از لحاظ لفظ و تعبیر، متناسب با سنین مختلف کودکان و نوجوانان باشد، در زمره ادبیات است.

اما در گزارشی که شورای کتاب کودک، در آذر و اسفند ۱۳۶۳ منتشر کرده، کتاب‌های کودکان و نوجوانان، به چهار دسته کلی کتاب‌های داستانی، کتاب‌های غیرداستانی، کتاب‌های تصویری و کتاب‌های شعر طبقه‌بندی شده است. هم‌چنین کتاب‌های غیرداستانی، در شش زیرمجموعه آورده شده؛ تحت عنوان کتاب‌های علمی، کتاب‌های دینی، کتاب‌های دانش اجتماعی، زندگی‌نامه، کتاب‌هایی درباره هنر، کتاب‌های بازی و سرگرمی. البته قبل از این تقسیم‌بندی، در مقدمه گزارش مجموعه آثاری راکه به شکل مکتوب برای کودکان و نوجوانان منتشر می‌شود، تحت عنوان خواندنی‌ها و ادبیات آورده و آن‌گاه در تعریف کتاب‌های علمی گفته، کتاب‌هایی است که کودکان و نوجوانان را با جهان و تفکر علمی آشنا می‌کنند و دید علمی آن‌ها را گسترش می‌دهند. تفاوت‌هایی هم بین خواندنی‌ها و ادبیات قائل شده و ارزش هنری و ادبی را مخصوص کتاب‌های ادبیات دانسته است. در صورتی که الان با پیشرفت‌هایی که در دنیا در حوزه کتاب‌های علمی برای کودکان و نوجوانان صورت گرفته، این تعریف پذیرفتنی نیست. یعنی تولید کتاب‌های علمی، چه به لحاظ سازمان‌دهی محتوا، چه به لحاظ محتوا و چه به لحاظ آماده‌سازی، به مرز هنر خیلی نزدیک شده است و کتاب‌ها جنبه هنری پیدا کرده‌اند.

همتی:

به اعتقاد من، امروز در دنیا بخش مهمی از ادبیات کودکان و نوجوانان را کتاب‌های علمی یا ادبیات مستند تشکیل می‌دهد. بنابراین، لازم است در این مورد کار بیشتری صورت گیرد؛ به ویژه با توجه به کاربردها و کارکردهایی که این کتاب‌ها در فرایند یاد دهی - یادگیری برای کودکان و نوجوانان می‌توانند داشته باشند. حالا باید ببینیم که آیا منظورمان از کتاب‌های علمی، کتاب‌هایی است که صرفاً در حوزه علوم تجربی، یعنی «Science» منتشر می‌شود یا بهتر توافق بکنیم و دایره این تعریف را گسترده‌تر در نظر بگیریم؟

در کل با دو واژه «فیکشن» و «نان فیکشن» روبه‌رو می‌شویم که ترجمه‌های مختلفی از آن شده؛ ادبیات خیالی و غیرخیالی، ادبیات خیالی و ادبیات مستند، ادبیات داستانی و غیرداستانی، یا ادبیات خیالی و ادبیات واقعی. تعریف خیلی خلاصه‌ای وجود دارد که می‌گوید: «فیکشن» به خیال می‌پردازد و «نان فیکشن» به واقعیت.

ادبیات «فیکشن» شامل داستان و شعر است و ادبیات «نان فیکشن» شامل بقیه چیزها، غیر از داستان و شعر. مطابق این دیدگاه، اگر در کتابی رویدادهای واقعی زندگی مطرح شده باشد، می‌توانیم کتاب را نان «فیکشن» بدانیم. کتاب‌های تاریخ جزء کتاب‌های «نان فیکشن» است. کتاب‌های علوم، فرهنگنامه‌ها، کتاب‌هایی در مورد موضوعات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، ورزشی، کتاب‌های دینی، جغرافیا، کتاب خاطره، کتاب زندگی‌نامه، کتاب گفت‌وگو، مجموعه‌نامه‌ها و کتاب‌های دیگری که مستندات واقعی دارند، همه آن‌ها را جزو کتاب‌های «نان فیکشن» قرار می‌دهند. بخشی از کتاب‌های «نان فیکشن»، کتاب‌های علوم یا «Science» است.

بنابراین، من پیشنهاد می‌کنم که راجع به این عبارت به توافق برسیم، اگر منظور این جلسه، ادبیات غیرداستانی است، بهتر است از همان واژه ادبیات غیرداستانی، غیرتخیلی یا مستند یا واقعی استفاده کنیم. اگر نظر خاصی نسبت به کتاب‌های علوم داریم، یعنی مثلاً اگر نمی‌خواهیم به کتاب‌های تاریخ، فرهنگنامه‌ها و کتاب‌هایی که درباره آموزش ورزش، مفاهیم دینی، مفاهیم اجتماعی، ایرانگردی و جهانگردی بحث می‌کنند، بپردازیم و فقط بخواهیم در حوزه علوم صحبت بکنیم، آن وقت فکر می‌کنم عنوان بهتر جلسه ما می‌شود، بررسی کتاب‌های علوم و برای بقیه موضوع‌ها می‌

در کتاب معروف «شناخت ادبیات کودکان»، تحت عنوان گونه‌ها و کاربردها از روزن چشم کودک، نوشته «دونانورتون» که اخیراً در دو جلد منتشر شده، در فصل دوازدهم، اختصاصاً به کتاب‌های غیرداستانی پرداخته و آن‌ها را در دوره زندگی نامه‌ها و کتاب‌های اطلاعاتی گنجانده است.

به هر حال و به اعتقاد من، امروز در دنیا بخش مهمی از ادبیات کودکان و نوجوانان را کتاب‌های علمی یا ادبیات مستند تشکیل می‌دهد. بنابراین، لازم است در این مورد کار بیشتری صورت گیرد؛ به ویژه با توجه به کاربردها و کارکردهایی که این کتاب‌ها در فرایند یاد دهی - یادگیری برای کودکان و نوجوانان می‌توانند داشته باشند.

حالا باید ببینیم که آیا منظورمان از کتاب‌های علمی، کتاب‌هایی است که صرفاً در حوزه علوم تجربی، یعنی «Science» منتشر می‌شود یا بهتر است توافق بکنیم و دایره این تعریف را گسترده‌تر در نظر بگیریم؟ اگر دایره این تعریف را گسترده‌تر کنیم، به کتاب‌های غیرعلمی و یا ادبیات مستند می‌رسیم.

پس باید یک توافق اولیه داشته باشیم که دامنه بحث‌مان را مشخص بکنیم.

به طور اجمال، چه بگوییم کتاب‌های علمی در حوزه علوم تجربی منتشر می‌شوند و چه ادبیات مستند را جایگزین آن کنیم، مهم این است که اگر در هر دو بخش این مقوله بخواهیم بحث بکنیم، این آفت‌ها و چالش‌ها و امیدهایی که فهرست کرده‌ایم، کم و زیاد در هر دو حوزه به کار می‌آید. البته اگر بخواهیم ادبیات مستند را جایگزین کتاب‌های علمی بکنیم، شاخه‌هایش زیاد می‌شود. غیر از کتاب‌های علوم طبیعی و علوم اجتماعی، کتاب‌های مربوط به مذهب و عقاید، کتاب‌هایی که در حوزه مشاغل، ورزش، تفریح، سرگرمی، تجارت و محیط زیست منتشر می‌شود، زندگی‌نامه‌ها و مسائل ویژه اجتماعی مثل آموزش جنسی، بحث مواد مخدر و خیلی از معضلاتی که امروزه در جامعه بشری وجود دارد، همه این‌ها در حوزه ادبیات مستند جا می‌گیرند و طبیعتاً کودکان برای این که زندگی بهتری در آینده بزرگسالی خودشان داشته باشند، نیازمند این هستند که مجموعه آثاری در حوزه‌های مختلف، با این گستره‌ای که عرض کردم، برای شان منتشر شود تا براساس علایق و سلیقه خودشان، بتوانند نیازشان را برآورده کنند.

این اولین بحثی است که ما باید در جمع، نسبت به آن یک ذهنیت مشترک داشته باشیم. حالا دوستان می‌توانند صحبت کنند و بعد از آن، وارد مبحث ویژگی‌های کتاب‌های علمی یا ادبیات مستند و هدف‌هایی که از تولید این نوع کتاب‌ها داریم، می‌شویم. مهم‌ترین مسئله‌ای که به اعتقاد من باید این جا خیلی روی آن تأکید کنیم، بحث فرایند تولید این کتاب‌هاست. می‌دانید که اساساً فرایند تولید این کتاب‌ها، با کتاب‌های داستانی تفاوت ماهوی و اساسی دارد و این نقطه تلاقی بحث ما باید باشد که از دل این مسئله، می‌توانیم به خیلی از ضعف‌ها و این که ناشران چرا در حوزه‌های علمی، کتاب تألیفی متناسب با نیازهای جامعه خودمان منتشر نمی‌کنند، برسیم.

سالاری: من فکر می‌کنم ابتدا باید بحث تعریف، کتاب‌های علمی را پی بگیریم؛ چون برای ادامه بحث، خیلی به ما کمک می‌کند. در بررسی‌هایی که من در منابع مختلف انجام دادم، از دیکشنری «وبستر» گرفته تا فرهنگنامه‌هایی که راجع به کتاب‌های کودک و نوجوان اطلاعات می‌دهند،



دیگر از آن حالت مستند خارج می‌شود و حالت تخیل می‌گیرد و این وارد داستان و ادبیات می‌شود. اگر انسان گرایانه باشد، باز وارد حوزه ادبیات می‌شود. البته چیزی که در آن مطرح هست، می‌تواند مستند به یافته‌های علمی باشد. حتی در حوزه آموزش و سرگرمی هم اگر ما به شکلی کار بکنیم که به صورت غیرمستقیم، مطالبی را به کودک یاد بدهیم، این هم به حوزه ادبیات مربوط می‌شود. بنابراین، گمان می‌کنم اگر ما حوزه بحث‌مان را به همان کتاب‌های علوم محدود بکنیم، بهتر باشد.

همتی: ممکن است یک کتاب دینی باشد، ولی مستندات و شواهدش تجربی نباشد. موضوع علوم تجربی، مستندات و شواهدش کاملاً تجربی است. آیا به اعتقاد شما، کتاب‌های تاریخ و جغرافیا هم جزو کتاب‌های علمی محسوب می‌شوند؟

نعمت‌اللهی: اگر کتابی در مورد فی‌المثل یک حادثه یا شخصیت تاریخی نوشته شود، باید مشخصات زندگی‌نامه و مستندات زندگی آن شخص در آن رعایت شود. من فکر نمی‌کنم بشود همه این‌ها را با هم مخلوط کرد. هرکدام شاخصه‌های خودش را دارد. اگر بخواهیم در مورد یک مکان جغرافیایی، باز هم باید مستند باشد. نمی‌شود از خودمان داستان سرایی کنیم و در مورد جغرافی بنویسیم.

بگایی: اگر بخواهیم برویم به سمت تعریف کتاب‌های علمی، با مشکلات تاریخی تعریف کردن این مفهوم مواجه خواهیم شد و از بررسی کتاب‌های علمی، یعنی بحث اصلی‌مان، دور می‌افتیم. هر چند برای شروع هر بررسی، احتیاج داریم که سر یک چیزهایی با هم‌دیگر توافق بکنیم. اگر دوستان موافق باشند، ما کتاب‌های علوم تجربی را بگیریم؛ یعنی علوم منتخب از ریاضی، فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی یا همان علوم پایه اصطلاحاً.

شاید بگوییم که مثلاً روان‌شناسی هم می‌چسبد به زیست‌شناسی و به روان‌پزشکی، اما خودمان می‌توانیم خودمان را کمی محدود بکنیم. آقای شریفی‌راد، ما انتظار داریم که شما از تجربیات‌تان بگویید و این که چگونه کتاب علمی را انتخاب می‌کنید و به چه تألیف‌ها یا ترجمه‌هایی بها می‌دهید؟ اصلاً چرا کتاب تألیفی تولید نمی‌شود؟

شریفی‌راد: با توجه به رویکردهای جدیدی که امروزه در آموزش علوم وجود دارد و ویژگی‌های انگیزشی که در حوزه علوم، مورد نظر تمام کارشناس‌ها هست، خیلی دشوار به نظر می‌رسد که بتوانیم محدوده کتاب‌های علمی را مشخص کنیم.

الان حوزه‌های علوم به قدری در هم‌دیگر پیچیده شده که جدا کردن این‌ها عملاً غیرممکن است. هدف اصلی در این کتاب‌ها، جلب توجه و علاقه کودکان به یک موضوع علمی است. خلاف گذشته‌ها که هدف عرضه اطلاعات به صورت مستقیم به مخاطب بود، الان اصلاً هدف عرضه مستقیم اطلاعات نیست. هدف اصلی کتاب‌های علمی، ایجاد انگیزش در بچه‌ها یا مخاطب به طور عام است. یعنی مخاطب را به نحوی تحت تأثیر قرار بدهیم که اگر علاقه‌مند به این موضوع شده، بتواند وقت بگذارد و مراجعه کند به منابع قوی و در این زمینه‌ها کار کند و کارهای تحقیقی و فعالیت‌های عملی انجام بدهد تا نتیجه مورد نظر ما که همان پیشرفت بچه در این حوزه‌هاست، به دست بیاید.

با این تعریف، شما حتی کتاب‌های زندگی‌نامه را می‌توانید در حوزه

توانیم جلسات دیگری بگذاریم. از طرفی، می‌توانیم همان عنوان کلی ادبیات غیرداستانی را مدنظر داشته باشیم.

من در بحثی که تنظیم کرده‌ام، ادبیات مربوط به آموزش دین و فلسفه را کنار گذاشته‌ام و منظورم در این جا از کتاب‌های علمی، کتاب‌هایی است که در زمینه علوم، تاریخ، جغرافیا، ریاضی و حوزه‌های اجتماعی نوشته می‌شود. بقیه را برای این که بحثم محدود شود، کنار گذاشتم.

بگایی: من هم چند سال پیش که درباره «فیکشن» و «نان فیکشن» تحقیق می‌کردم، با تعریف بسیار مبسوطی که حتی روزنامه‌ها و شعر را هم جزو «نان فیکشن» گرفته بود، برخورد کردم.

به هر حال، نگاهی که ما در کتاب ماه در این چند سال داشته‌ایم و در جاهای دیگر هم من دیده‌ام و تقریباً در جامعه ما عمومیت دارد، این است که ما هر چیزی جز شعر و داستان را «نان فیکشن» می‌گیریم. شعر و داستان را تخیلی می‌گیریم و جز آن را «نان فیکشن»، اما در این جلسه منظور همان کتاب‌های علوم است؛ یعنی علم به معنی «Science» را در نظر گرفته‌ایم. حالا اگر دوستان نظر دیگری دارند، طرح کنند تا مسیر بحث مشخص شود.

نعمت‌اللهی: معمولاً کتاب علمی به کتابی گفته می‌شود که رابطه علت و معلولی در آن به شدت بارز باشد. بنابراین، نمی‌توان این نوع کتاب را ادبی دانست. ادبیات یعنی چیزی که بن‌مایه و ژرف‌ساختی داشته باشد. در حالی که کتاب‌های علمی، صرفاً با تصویر مستند می‌آید و کنجکاوای کودک را تحریک می‌کند و او را ساق می‌دهد به سوی دانشی که می‌تواند جزو علوم تجربی یا علوم انسانی باشد.

مثلاً اگر کتابی در مورد یک سلول بنویسیم که سلول خودش راوی باشد و بخواهد چیزی را از نظر علمی آموزش بدهد، این می‌رود در رده داستان‌ها.

علوم داخل کنید. به عنوان نمونه، وقتی در حوزه تاریخ علوم راجع به گالیله یا نیوتن بحث می کنید، هدف تان این نیست که قوانین جاذبه و گرانش را در ذهن بچه ها وارد کنید، هدف این است که به بچه ها بگویید چه اتفاقی افتاد و چه مراحل طی شد تا ما به این نتیجه رسیدیم که زمین مدور و کروی است یا نیوتن با چه روشی به این نتیجه رسید. وقتی بچه ها از سابقه این موضوع مطلع شوند، علاقه مند می شوند به این موضوع که ببینند آیا خودشان هم می توانند در این زمینه تجربه ای داشته باشند. مثلاً الان در زندگی نامه ها هدف اصلی این است که انگیزه بچه در یادگیری مفاهیم علمی افزایش پیدا کند. اگر این انگیزه ایجاد شود، طبیعتاً به دلیل نیازی که یا در زمینه آموزش به آن خواهد داشت یا در زندگی روزمره اش، خودش با این موضوع درگیر خواهد شد.

من مشاهده کرده ام، در کتاب هایی که امروزه تولید می شود در غرب (منظورم کشورهای غربی نیست، منظورم تمدن غربی است که شاید ژاپن و بعضی از کشورهای دیگر را هم بتوانیم به آن ملحق کنیم)، زیاد بر این مسئله متمرکز نیستند که اطلاعاتی که عرضه می شود، کاملاً دقیق باشد، چیزی که برای شان مهم است، این است که این اطلاعات به روز باشد و بچه ها را با آخرین دستاوردها به صورت ساده آشنا کند. بعضی وقت ها مطلبی در کتابی راجع به نور یا فضا مطرح شده که اصلاً تطابق ندارد با چیزی که متخصصین آن علم مورد نظرشان هست، ولی چون مطلب جدید است، ناگزیر به حدی آن را ساده کرده اند که برای بچه ها قابل استفاده باشد.

پس به طور کلی، عرض من این است که ما می توانیم دامنه کتاب های علمی را گسترش بدهیم و واقعاً باید این کار را بکنیم. اگر این کار را نکنیم و فقط مجموعه هایی را که اطلاعات مستقیم عرضه می کنند، جزو کتاب های علمی منظور کنیم، شاید بشود گفت که با شرایط فعلی همگام نخواهیم بود. مخاطب امروزی ما نمی پذیرد که کتاب های علمی را فقط به همین ترتیب تعریف بکنیم. ناگزیر هستیم که خواسته بچه ها را در این حوزه اعمال بکنیم و چاره اش این است که مجموعه گسترده تری از دانش را در این حوزه جا بدهیم.

مطلب دیگری که می خواهم خدمت تان عرض کنم در حوزه کتاب های علمی، این است که به طور کلی مشکلات و چالش ها و مسائلی که ما در زمینه تولید کتاب های علمی با آن درگیر هستیم، مشکلاتی است که کل صنعت نشر ما با آن درگیر است؛ از جمله مسائل اقتصادی و مالی و نظارتی و ممیزی و امثال آن که اگر بخواهیم در آن حوزه ها متمرکز شویم، از بحث اصلی مان باز می مانیم.

از این جا به بعد، صحبت های بنده برمی گردد به سوالی که آقای بکایی طرح کردند. به نظرم، مشکلی که در حال حاضر با آن درگیر هستیم و عمده ترین درگیری آینده ما، مسئله تولید و تألیف کتاب های علمی باشد.

الان بحث پذیرش کپی رایت با حقوق پدید آورنده، چه بخواهیم و چه نخواهیم، مطرح شده و به تدریج بایستی آمادگی اش را ایجاد بکنیم که این موج را پشت سر بگذاریم. هم چنین، شرایط به نحوی است که ما باید آرام آرام زمینه صادرات کتاب را به ویژه برای ناشرانی که فقط در این حوزه فعال هستند، فراهم سازیم. وضعیت فعلی واقعاً نگران کننده است. وقتی کتابی را ترجمه می کنیم، دیگر بحث صادر کردنش عملاً بی مفهوم است و با توجه به این که به هر حال آینده بازار کتاب، ناگزیر باید رو به صادرات داشته باشد، ما

شریفی راد:

ما می توانیم دامنه کتاب های علمی را گسترش بدهیم

و واقعاً باید این کار را بکنیم.

اگر این کار را نکنیم و فقط مجموعه هایی را

که اطلاعات مستقیم عرضه می کنند،

جزو کتاب های علمی منظور کنیم،

شاید بشود گفت که با شرایط فعلی همگام نخواهیم بود.

مخاطب امروزی ما نمی پذیرد که کتاب های علمی را

فقط به همین ترتیب تعریف بکنیم.

ناگزیر هستیم که خواسته بچه ها را

در این حوزه اعمال بکنیم و چاره اش این است که

مجموعه گسترده تری از دانش را

در این حوزه جا بدهیم

مجبور هستیم که به این موضوع، خیلی جدی فکر بکنیم.

پس چیزی که من صلاح می دانم خیلی روی آن انگشت بگذاریم، بحث تولید، تألیف و پدید آوردن است. واقعیت این است که در حوزه پدید آوردن، تاکنون توفیق چندانی نداشته ایم. اگر هم داشتیم، حداقل من اطلاعی ندارم. دلایل متعددی هم دارد. البته خیلی وسیع است و بخشی برمی گردد به همان مشکلات کلی صنعت نشر ما و مشکلات ساختاری اش. درباره بعضی از این مشکلات، در این جا راحت تر می توانیم بحث کنیم. اول این که در این حوزه، کتاب هایی که معمولاً تولید می شود، خیلی با تصویر آمیخته است.

امروزه حتی معلم و مربی، وقتی می خواهد موضوع و مطالب علمی را سر کلاس مطرح کند، از روش های قدیمی نوشتن فرمول روی تخته سیاه استفاده نمی کند. معمولاً معلم های موفق، با مجموعه ابزار کمک آموزشی وارد کلاس می شوند. حالا یک معلم ترجیح می دهد از ماکت استفاده کند و یک معلم از تابلو یا نمودار؛ حتی سگ و گربه و قورباغه ای را سر کلاس می آورد و این را یکپوش پیش بچه ها اصطلاحاً «رو» می کند و بچه ها را تحت تأثیر قرار می دهد برای عرضه کردن مطلب خودش. در حوزه کتاب هم به همین ترتیب است و ما نمی توانیم دیگر فقط اکتفا بکنیم به متونی که وجود دارد. واقعیت این است که ما از لحاظ علمی که نداریم و دانشمندان و علما یا منابعی که در اختیار ما هست، می تواند به ما کمک بکند در حوزه تألیف متنی. اما مشکل آن جایی آغاز می شود که ما مجبور هستیم که کار هنری عرضه بکنیم و این کار هنری وابستگی زیادی به تصاویر و سایر امکاناتی دارد که متأسفانه در اختیار ما نیست یا حداقل به آسانی در اختیار ما قرار نمی گیرد. فرض کنید با آن تعریفی که ما از کتاب های علمی داشتیم، بخواهیم کتابی



عرضه می‌شود که گاه صد درصد غلط است. مثلاً فرهنگنامه‌ای منتشر می‌شود انباشته از غلط. انگار هدف، فقط تولید این کتاب بوده و ناشر زیاد به متن آن توجه نداشته و افرادی هم که درگیر کار بوده‌اند، اصلاً دل‌نگران این موضوع نبوده‌اند. گاهی مؤلف اصلی چیز دیگری گفته و شما داخل کتاب مطالب دیگری می‌بینید. شما هر کتاب علمی را که باز می‌کنید، با خواندن چند پاراگراف خیلی راحت می‌توانید اظهار نظر کنید که آیا مترجم مطلب را درست فهمیده و عرضه کرده یا نه. در بعضی موارد، مؤلفی که کتاب را تولید کرده، زمینه چینی کرده که نتیجه‌ای بگیرد، ولی وقتی شما متن ترجمه شده را می‌خوانید، می‌بینید که این متن پیوستگی لازم را ندارد. مطالب به صورت جزیره‌های جداگانه، صحیح است ولی تشخیص اهداف نویسنده آسان نیست؛ مگر این که تجسم کنید که متن اصلی چه بوده و از همان بتوانید نتیجه‌ای بگیرید.

به هر حال در این حوزه مشکلات بزرگی وجود دارد. به عنوان نمونه یک مطلب را بگویم. ما ترجمه کتابی را از یکی از کارشناسان بازنشسته یکی از مراکز دولتی درخواست کردیم. ایشان کارشناس پژوهشی بود و بسیار تجربه خوبی داشت و آثار متعددی هم منتشر کرده بود. حتی یک کتاب تألیفی منتشر کرده بود که البته در حوزه کودک نبود. با توجه به این که ایشان را از چند جای مختلف به ما معرفی کردند، ما مجموعه‌ای را برای ترجمه به خدمت ایشان دادیم. بعد که گرفتیم، اولین پاراگراف متن را که دیدم، تعجب کردم. دیدم متن بسیار آشفته است. وقتی ترجمه را با اصلش مقایسه کردیم، دیدیم فردی که با آن سابقه کاری و پژوهشی که این کار را برای ما انجام داده و از قضا ما حق الزحمه خوبی هم داده بودیم، در پاراگراف اول، کلمه «پارتی» را که، هم به معنی گروه و هم میهمانی است، به معنای میهمانی به کار برده که اصلاً جور در نمی‌آمد.

سوم این که ما استاندارد واژگانی نداریم. هیچ جایی برخورد نکردم که به ما بگویند مجاز هستی برای یک بچه هفت ساله از این فرهنگ واژگان مشخص استفاده کنید. حتی ما استاندارد اطلاعاتی نداریم. وقتی بچه‌ای در کشورهای غربی شروع می‌کند به آشنا شدن با کتاب، مجموعه‌هایی در اختیارش قرار می‌گیرد و پدر و مادر تک‌تک کتاب‌هایی را که در اختیار این بچه قرار می‌دهند، اسم‌شان را یادداشت می‌کنند (من نمی‌گویم در همه کشورهای و تک تک خانواده‌ها این اتفاق در غرب می‌افتد، ولی این استانداردها وجود دارد) و وقتی بچه ده تا کتاب اول را می‌خواند، او را به نحوی تشویق می‌کنند و... می‌خواهم بگویم که روند مطالعه، جهت‌دهی شده است. ما چنین استانداردی نداریم یا حداقل من نمی‌دانم.

البته ما در خیلی از حوزه‌ها، حتی واژگان معادل نداریم. مثلاً برای انواع کشتی، معادل‌های واژگانی ندارید و در نتیجه مجبور می‌شویم یک کشتی را که تعریفش چیز دیگری است، با نام کشتی دیگری که ویژگی‌های خودش را دارد، به بچه معرفی کنیم. نتیجه این است که بسیاری از آثار ترجمه که در اختیار بچه‌ها قرار می‌گیرد، جذابیتی برای آنها ندارد. شما می‌بینید که اسم یک جانور را ترجمه کرده‌اند یک خط و نیم این اسم طول کشیده. چون شما نمی‌توانید بگویید خرچنگ نعلی آتلاتیک که شاخکشان فلان جور است. اگر فقط بنویسید خرچنگ، خوب این محل اعتراض افراد مجرب می‌شود که فکر می‌کنند شما بلد نبوده‌اید و خواسته‌اید از سر خودتان باز کنید. ما از لحاظ استاندارد این جا مشکل داریم و نمی‌دانیم چه رویکردی را باید انتخاب

راجع به ابوریحان بیرونی یا ابن سینا تألیف کنیم. من بعید می‌دانم که بیشتر از سه - چهار تصویر بتوانیم به راحتی پیدا کنیم؛ آن هم تصاویر با کیفیت خیلی پایین. این‌ها هم اکثراً از منابع غربی باید تهیه شود. مثلاً از کتاب مجستی که دانشمندان مسلمان از یونانی ترجمه کرده‌اند، ما الان نسخه‌ای نداریم. اگر شما به یک عکس با کیفیت از این کتاب نیاز داشته باشید، این جا نمی‌توانید پیدا کنید و بایستی به یک فروشنده تصاویر خارجی مراجعه کنید و تصاویر را از او بخرید. او هم حتماً شرایطی دارد. مثلاً ممکن است به شما اجازه ندهد این تصویر را صادر کنید. ضمن این که هزینه مورد نظرش را هم می‌خواهد. حالا شما مثلاً در نظر بگیرید که می‌خواهید یک کتاب حداقل سی - چهل صفحه‌ای داشته باشید در موضوع دانشمندی به نام رازی. واقعاً مطلب زیاد داریم، ولی عرضه کردن این متن خالی به مخاطب، دشوار است. اگر فقط در پی عرضه مطلب باشیم که خیلی راحت می‌توانیم او را ارجاع بدهیم به کتابخانه؛ در کتابخانه الان کتاب‌های متعددی پیدا می‌شود.

وقتی بحث تولید هنری کتاب علمی، پیش می‌آید، کار ما به بن بست می‌خورد. دوم این که من می‌خواهم پارافراتر از این بگذارم و بگویم ما حتی در حوزه ترجمه هم مشکل داریم. این نگرانی من به عنوان یک ناشر است شاید بگویید برای ناشر، معمولاً آن قدر که جنبه‌های اقتصادی کار مورد نظر است، جنبه‌های علمی با فرهنگی مطرح نباشد، ولی من به این حرف اعتقاد ندارم. برای من کیفیت بالا مهم است که مطالب خوب و دقیق را با کیفیت به مخاطب خودم عرضه کنم. اگر از این زاویه بخواهیم به آثاری که پدید آورنده‌ها به صورت تألیف و حتی ترجمه به ناشر تحویل می‌دهند، نگاه کنیم، متأسفانه در این حوزه به شدت کاستی می‌بینیم. در کتاب‌ها مطالبی

پورثانی:

در جامعه‌ای که ادبیات در آن خیلی رونق دارد، متأسفانه از بحث علمی خیلی کم استقبال می‌شود. اصلاً متولی ندارد و ناشرها سرمایه‌گذاری کلان و درازمدت نمی‌کنند و به چاپ کتاب‌های زیبا و تعداد معدودی کتاب علمی در مجموعه کارهای‌شان بسنده می‌کنند که این پاسخ‌گوی نیاز روزافزون بچه‌های ما نیست. ما تعداد دانش‌آموزان مان را اگر روی کاغذ بیاوریم، باید ناشرهای ما تکانی به خودشان بدهند که واقعاً چه تولید کرده‌ایم برای این همه بچه‌ای که مدرسه می‌روند؟ آیا این کتاب علمی که معلم‌های عبوسی در آموزش و پرورش آن را درس می‌دهند، جوابگو هست یا نه؟ اصلاً هدف ما از کتاب علمی چیست؟

ساقه‌فر سرویراستار، یکی از دوستان جوان مترجم، کهکشان راه شیری را غلط ترجمه کرده بود و آقای میرزایی با اصرار می‌گفت که این آدم را باید از زد تا کسی جرأت نکند وقتی تسلط به کار علمی ندارد، بیاید و کهکشان راه شیری را غلط ترجمه کند!

در جامعه‌ای که ادبیات در آن خیلی رونق دارد، متأسفانه از بحث علمی خیلی کم استقبال می‌شود. اصلاً متولی ندارد و ناشرها سرمایه‌گذاری کلان و درازمدت نمی‌کنند و به چاپ کتاب‌های زیبا و تعداد معدودی کتاب علمی در مجموعه کارهای‌شان بسنده می‌کنند که این پاسخ‌گوی نیاز روزافزون بچه‌های ما نیست. ما تعداد دانش‌آموزان مان را اگر روی کاغذ بیاوریم، باید ناشرهای ما تکانی به خودشان بدهند که واقعاً چه تولید کرده‌ایم برای این همه بچه‌ای که مدرسه می‌روند؟ آیا این کتاب علمی که معلم‌های عبوسی در آموزش و پرورش آن را درس می‌دهند، جوابگو هست یا نه؟ اصلاً هدف ما از کتاب علمی چیست؟ ما نمی‌خواهیم صرفاً متر و کیلوگرم و حجم و این‌ها را در ذهن بچه‌ها وارد کنیم؛ چون این‌ها تغییر می‌کنند. هدف ما، این است که نگرش علمی به آن بچه بدهیم که بتواند مسائل پیرامون خودش را بشناسد، روابط علت و معلولی را کشف کند و در حل مسائل خودش از آن روابط بهره بگیرد. وقتی هدف این قدر بالا و والا است، باید ببینیم چه ابزارهایی داریم برای ایجاد این نگرش در بچه‌ها.

ما در نشر پیدایش، تجربه موفق داشتیم. از نشر پیدایش، چهار- پنج سال پیش تماس گرفتند و گفتند ما شما را برای ویرایش علمی یک کتاب می‌خواهیم. کتاب ویرایش ادبی شده بود. متن را به من دادند برای ویرایش علمی. من کتاب را خواندم و دیدم در هر صفحه‌اش چند غلط وجود دارد و آن را برگرداندم و گفتم چاپ این کتاب به شهرت شما به عنوان یک ناشر خوب

کنیم که نه دچار خطا شویم و نه این که مخاطب خودمان را سردرگم و بی-علاقه بکنیم.

نکته چهارم، مسئله ویرایش و استانداردهای ویرایشی ماست. متأسفانه سطح ویرایش به طور کلی پایین است. من تعداد زیادی ناشر را نمی‌شناسم که استاندارد ویرایشی داشته باشند. البته انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی استاندارد خودش را منتشر کرده، اما خیلی از ناشرها در فکر این هم نیستند که بایستی استاندارد ویرایشی برای خودشان داشته باشند و این مورد تأکید اساتید من در حوزه نشر است که اولین چیزی که شما بعد از تأسیس انتشارات باید به آن فکر کنید، استاندارد ویرایشی است. از طرف دیگر، ما ویراستارانی که حرفه‌ای باشند در حوزه کتاب کودک، کم داریم و در حوزه کتاب‌های علمی، متأسفانه این مشکل بارزتر است. موضوع پنجم این که اگر مشکلات اقتصادی را در این حوزه کنار بگذاریم، چیزی که الان روی آن تأکید می‌کنیم، مسائل مرتبط با منابع انسانی است که متأسفانه چه در حوزه پدید آورندگی و چه در حوزه ویرایش و چه در سایر حوزه‌ها مثل تصویرگری و غیره، ما با مشکل مواجه هستیم. ممنونم از این که توجه کردید به حرف‌های بنده و اگر خللی بود، حتماً دوستان تذکر بدهند و راهنمایی بکنند.

بگایی: خواهش می‌کنم، استفاده کردیم. آقای شریفی راد موضوع‌های بسیار خوبی را طرح کردند. آقای همتی، اگر شما به موانع تولید کتاب‌های تألیفی هم اشاره کنید، متشکر می‌شویم. درباره‌ی واژه‌گزینی، در کتاب ماه و در همین سالن، با حضور کارشناسان فرهنگستان جلسه داشتیم. آن جا هم نکاتی مطرح شد و دوستان فرهنگستانی هم مسائلی داشتند؛ از این قبیل که فرهنگستان ما انگار صادر کننده ویزا یا تسهیل کننده راه ورود واژه‌های وارداتی است تا سازنده‌ی واژه‌های جدید برای پدیده‌های جدید. درباره‌ی استانداردهای مطالعه هم فکر می‌کنم آقای سالاری زحمت بکشند و نکاتی را طرح کنند. ایشان کارشناس بخش علوم انتشارات مدرسه هستند. بد نیست از دیدگاه‌های دوستان روزنامه‌نگاران هم استفاده بکنیم و بعد برویم به سمت جمع کردن بحث.

پورثانی: من از سال ۶۳ که در مطبوعات کودکان فعالیت‌م را شروع کردم، همواره به کار علمی برای کودکان علاقه‌مند بودم. در مطبوعات بزرگسال هم که سرمقاله‌های سیاسی همیشه در بورس بوده. متأسفانه بسیاری از نشریات علمی ما الان انتشارشان متوقف شده. کیهان علمی را شاید خیلی از نوجوان‌های ما الان دیگر به یاد نداشته باشند. چند سالی منتشر و بعد دیگر متوقف شد و الان جایش در خانواده‌ی نشریات کیهان خالی است. زمانی مجله دانشمند، یک مجله قوی بود در حوزه آموزش همگانی علوم که الان آن کیفیت سابق را ندارد. یا کیهان بچه‌ها که الان تبدیل شده به جایی برای چاپ عکس بچه‌های شاگرد اول. در حالی که در سال‌های دهه شصت، ما یک صفحه علمی در همین کیهان بچه‌ها درمی‌آوردیم.

این نشان می‌دهد که مسئولان هم خیلی بها نمی‌دهند و کسانی که تسلط دارند به نوشتن مطالب علمی برای این گروه سنی، تعدادشان آن قدر زیاد نیست و خود این زنگ خطری است.

ما در زمینه کتاب‌های علمی، خیلی کم تألیف داریم و غلبه ترجمه است و ترجمه‌ها هم اغلب ترجمه‌های پُر غلطی است. یادم هست آن موقع که برای مجله دانشمند کار می‌کردیم و آقای علی میرزایی سردبیر بود و آقای



بسیار باتجربه و کارآزموده انتخاب می‌کنیم، به لحاظ اهمیتی که سال اول برای بچه‌ها دارد، مترجمانی را به خدمت بگیریم که از تخصص موضوعی برخوردارند. مثلاً اگر بحث علوم پایه فیزیک است، ترجمه این کتاب را به کسی بسپاریم که در این حوزه کار کرده و وارد است.

ما این همه فارغ‌التحصیل از دانشگاه‌ها داریم. چرا هنوز جرأت نکرده- ایم در مورد مغناطیس برای مقطع ابتدایی کتاب بنویسیم؟ دانشنامه آکسفورد را ترجمه کرده‌اند، ولی تا جایی که من می‌دانم، در حوزه نشر از آن استقبال نشده. دانشنامه آکسفورد را انگلیسی‌ها برای بچه‌های خودشان نوشته‌اند. ما برای بچه ایرانی خودمان، باید بنشینیم بحث مغناطیس را بنویسیم و تألیف کنیم. در این نوشتن، نکته‌ای که به نظر من اهمیت دارد، این است که با استفاده از زندگی روزمره خود بچه‌ها، مفاهیم را عینی کنیم و از آن حالت انتزاعی بیرون بیاوریم و کاربردی کنیم. یادم هست زمان جنگ در کیهان بچه‌ها یکهو مقاله‌ای به ذهنم رسید در مورد این که چرا وقتی بابا از جبهه می‌آید، چشم‌های مان برق می‌زند. باور کنید پنج‌شنبه یک گونی نامه به کیهان بچه‌ها رسیده بود. در فضای آن روز جامعه ما این سؤال خیلی عینی بود. بعد گفته بودیم اشک چطور تولید می‌شود و ترکیبات اشک چیست و گفته بودیم صفحه‌بند هم صفحه را به شکل اشک ببندد. پس بیاییم در تألیف مان هم به جامعه و ویژگی‌های مخاطب خودمان توجه کنیم تا این قدر مبحث علمی در ویتترین و دکور قرار نگیرد و دور از دسترس نباشد.

بکایی: متشکریم. از تجربیات آقای جلالی نیا هم استفاده می‌کنیم.

جلالی نیا: قبل از هر چیز، اجازه دهید خوشحالی‌ام را از این که در چنین جمعی هستیم، ابراز کنم. در جشنواره کتاب کانون، بخش کتاب‌های علمی که در سال ۸۳ برگزار شد، از کتاب‌هایی که در سال ۸۲ چاپ شده بود، حدود ۹۰۰ عنوان بررسی شد که یا اولین چاپ‌شان یا تجدید چاپ بود. از این کتاب‌ها بیش از هشتاد درصد ترجمه بود که بعضاً کتاب‌های جدیدی هم نبودند. یک سری از کتاب‌ها متعلق به حوزه زیست‌شناسی بود و عمدتاً در حوزه‌های علوم جانوری، گیاهی و تعداد کمی هم به سایر حوزه‌های علوم، مانند دیرین‌شناسی و علوم پایه مربوط می‌شد. متأسفانه کتاب‌های جذاب و ایرانی، در بین این‌ها نبود.

به صورت خلاصه این ضعف‌ها را فهرست‌بندی می‌کنم: تکراری بودن عناوین؛ البته در شکل‌ها و رنگ‌های متنوع. مثلاً بین این مجموعه، شاید بیست جلد در مورد خزندگان داشتیم. یکی به کروکودیل‌ها پرداخته بود و یکی به آفتاب‌پرست‌ها، اما از مجموعه این‌ها شاید ده مورد اطلاعات علمی هم نمی‌شد بیرون کشید.

بحث بعدی، ایرانی نبودن نحوه نگارش کتاب‌ها بود. من فکر می‌کنم نوجوان‌های ما دیگر درخت بائوباب را خیلی خوب بشناسند، ولی واقعاً تا چه اندازه گیاهان و درختان ایرانی را می‌شناسند؟ این هم از کاستی‌های بزرگی است که کسی به خودش زحمت نداده تا برای جبران‌اش اقدام کند.

۳- ضعف در ویرایش علمی. که تعدادی از دانشمندان آمریکایی نوشته‌اند، شما کافی است حداکثر چندروزی روی آن وقت بگذارید تا ترجمه خوبی در بیاید. تصاویر هم که آن‌ها زحمتش را کشیده‌اند باز بی‌توجهی که ویرایش علمی کتاب‌های علمی کودک و نوجوان، واقعاً ضعف بزرگی است. ترجمه علمی یعنی استفاده از یک ترمینولوژی که شما با آن آشنا هستید. مثلاً «فرکانس» می‌شود «بسامد» متأسفانه ادبای ما که من ارادت دارم خدمت-

ضربه می‌زند و مورد به مورد غلط دارد؛ از اسم دانشمند گرفته تا اسم گیاه و جانور. از روی تمام مفاهیمی که در این کتاب بود، مترجم خیلی سرسری رد شده بود. بعد خوشبختانه مسئول انتشارات گفتند خوب، شما بیایید کلمه به کلمه با کتاب اصلی مطابقت بدهید و ببینید مؤلف انگلیسی زبان چه گفته. گفتم پس این شتاب را از روی کار برداریم و اگر کیفیت برای ما مهم است، بیاییم خط به خط دوباره این کتاب را مطابقت بدهیم و این باعث شد که ما ده عنوان کتاب علمی خوب، با عنوان کتاب‌های علوم پایه داشته باشیم که در یک جلد آن فقط به آب پرداخته و حجم کتاب هم ۲۴ صفحه است. سعی کردیم کتاب نمایه و ایندکس داشته باشد و با استانداردهای این گروه سنی بخواند.

بنابراین، در کتاب‌های علمی غلط ترجمه کردن، خطر بزرگی است. کتاب‌های علمی، کتاب‌های مرجع محسوب می‌شوند. من نقل قولی می‌کنم از یکی استادان در شورای کتاب کودک که واقعاً غلط در کتاب مرجع و کتاب علمی کودکان، به منزله خیانت به این گروه سنی است. بنابراین باید نظارتی، نظارت به مفهوم مثبتش روی تولید کتاب‌های علمی باشد. من یادم هست در کتابی که ویرایش علمی‌اش را به عهده داشتم، خود نویسنده کتاب انگلیسی، وقتی به مبحث پروتئین در مواد غذایی رسیده بود، کلمه food را به کار برده بود. در حالی که پروتئین food نیست. پروتئین Nutrient است؛ یعنی یک ماده مغذی. خود نویسنده هم ممکن است اشتباه کند. حالا اگر این کتاب را به مترجمی که تخصص بدهیم که ترجمه کند، او متوجه فرق بین food و Nutrient نمی‌شود.

فکر می‌کنم یک راهکار برای جلوگیری از بروز اشتباه در ترجمه کتاب‌های علمی، این است که همان‌جوری که برای کلاس اول بچه‌ها، معلم

شان، وقتی حوصله سر می‌رود، این طور به نظر می‌رسد که چند کتاب علمی، مخصوصاً در حوزه کودک و نوجوان ترجمه می‌کنند.

۴- ضعف کتاب‌های درسی. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که کتاب‌های درسی ما واقعاً کتاب‌های پویایی نیست، ولی متأسفانه کتاب‌هایی که الان چاپ می‌شود، هیچ کدام با هدف پرکردن این کاستی‌ها نوشته نشده. حتی کتاب‌هایی که انتشارات مدرسه و کانون منتشر می‌کنند. البته انتشارات مدرسه و کانون، به حق از بزرگ‌ترین حامیان کتاب‌های علمی هستند. یعنی انصافاً این دو ناشر اگر نبودند، شاید وضعیت کتاب‌های علمی ما خیلی اسف‌انگیزتر از این بود که الان هست. اگر چه ما قرار است این جا نقد بکنیم. قصد ما این نیست که فقط از ضعف بگوییم. از نظر کمیت واقعاً کتاب‌های علمی ما رشد خیلی خوبی داشته که این خودش یک حسن است. البته گفتن حسن‌ها خیلی کمک نمی‌کند باید عیب‌ها را پیدا بکنیم تا به نتیجه برسیم. به عنوان مثال، در بحث مهارت‌های علمی، در حوزه‌های یادگیری و روان‌شناسی و بخش‌های انگیزشی و راهبردی، مثل بیوگرافی، متأسفانه ما ضعف‌های زیادی داریم که برای جبران این ضعف‌ها متأسفانه کاری صورت نگرفته است. اما نتیجه‌گیری: هر تغییری به بررسی و تحلیل نیاز دارد و این تحلیل باید به یک راهکار منتج شود و این راهکارها باید محملی برای اجرا داشته باشند. از این زنجیره متأسفانه دو بخش انتهایی‌اش که بخش‌های اساسی هستند، دست ما نیست. یکی این که ما تجزیه و تحلیل بکنیم، نقد بکنیم و بگوییم بایستی این چنین باشد. آیا واقعاً محملی برای انجام این موارد هست و آیا ضمانتی هست که این را پی‌گیری بکند؟ یعنی در نشست بعدی که ان‌شاء‌الله سال آینده باشد، بپاییم بگوییم از سال گذشته تا امسال، آن مشکل و کاستی برطرف شده؟

بحث بعدی این که کتاب‌های علمی، علاوه بر رسالت آموزشی و رسالت هدف‌نمایی و روشن‌گری، رسالت سرگرم‌کننده هم باید داشته باشد. یک کتاب علمی باید هر سه مورد را توأمان داشته باشد. ما در مطبوعات می‌گوییم، یک مقاله که می‌نویسیم اول با تیترباید خواننده را شکار بکنیم. اگر نتوانستیم، باید تصویر مناسبی داشته باشیم. اگر با دومین مورد هم نتوانستیم، باید با لید مقاله یا خبری که داریم، خواننده را شکار کنیم. اگر نتوانیم، دیگر از دست ما رفته و خواننده سراغ مطلب دیگر می‌رود. پس این وجه سرگرم‌کنندگی کتاب‌های علمی قطعاً باید مورد توجه قرار بگیرد. نباید فقط دنبال سرگرمی یا فقط دنبال آموزش باشیم.

کتاب ما باید آن قدر جذابیت داشته باشد که بتواند با امکانات امروزی نظیر رسانه‌های تصویری و اینترنت رقابت بکند. آیا واقعاً کتاب‌های ما این خاصیت را دارند یا خیر؟

این سه وجه سرگرم‌کنندگی، آموزشی و هدف‌نمایی و روشن‌گری را در کار ناشران دولتی به خوبی می‌بینیم. به دلیل این که شاید واقعاً آن قدر که یک ناشر خصوصی با معضلی به نام بازار مواجه است، یک ناشر دولتی با این قضیه مواجه نباشد. بنابراین، بهتر می‌تواند رسالتش را انجام بدهد. رقابت عملاً خیلی محدود شده بین ناشرانی که به طریقی دارند از سوبسیدهای دولتی استفاده می‌کنند و این رقابت آن قدر گسترده نیست که همه ناشران خصوصی بخواهند وارد آن شوند و نوآوری و ابتکار داشته باشند. این بحرانی بودن بازار، این که این شک را داشته باشیم که بازار بتواند کتاب ما را جذب بکند یا نه، این شرایط رقابت را خیلی محدود می‌کند. یک ناشر خصوصی یا

جلالی‌نیا:

هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که کتاب‌های درسی ما

واقعاً کتاب‌های پویایی نیست،

ولی متأسفانه کتاب‌هایی که الان چاپ می‌شود،

هیچ کدام با هدف پرکردن این کاستی‌ها نوشته نشده.

حتی کتاب‌هایی که انتشارات مدرسه و کانون

منتشر می‌کنند. البته انتشارات مدرسه و کانون،

به حق از بزرگ‌ترین حامیان کتاب‌های علمی هستند.

یعنی انصافاً این دو ناشر اگر نبودند،

شاید وضعیت کتاب‌های علمی ما

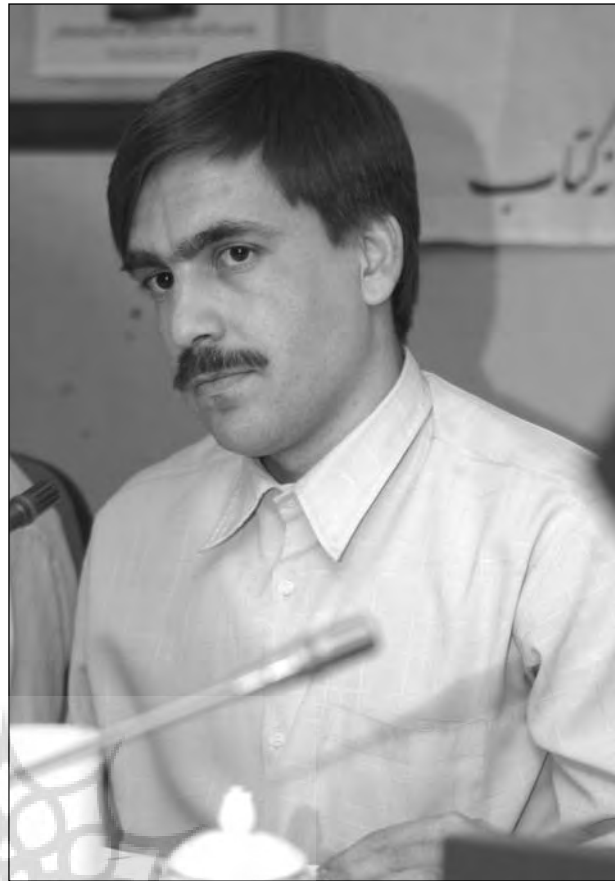
خیلی اسف‌انگیزتر از این بود که

الان هست

می‌برد یا می‌بازد و حد میانگینی معمولاً وجود ندارد. یا کتابش خوب فروش می‌رود یا روی دستش می‌ماند و مجبور است در نمایشگاه‌های مختلف نابودش کند.

دومین نتیجه‌گیری از این عرائضی که داشتیم، این است که ما کشوری داریم با جمعیت حدود هفتاد میلیون نفر که بیست میلیون نفرش زیر هجده سال هستند. پس باید ببینیم چه باید بکنیم و به چه سمتی برویم تا بتوانیم این مخاطبان را جذب و آینده‌آنها را در جهان نوین تضمین کنیم؟

هدفی که ما باید داشته باشیم در زمینه کتاب علمی، این است که نسل-پروری کنیم. هدف ما المپیادپروری نیست. ما داریم نسلی را تربیت می‌کنیم که قرار است در مملکت ما دفاع کند. آیا این کتاب‌هایی که ما امروز چاپ می‌کنیم، واقعاً این زمینه را می‌تواند برای نوجوان فردای ما فراهم کند که او در حوزه علوم وارد شود و بتواند یک ریاضیدان یا فیزیکدان شود؟ آیا فکر می‌کنید المپیادهای ما ثمره دسترنج آموزش و پرورش ماست؟ قطعاً این طور نیست. المپیادهای ما نشان‌دهنده این است که این‌ها تک ستاره‌هایی هستند که به آن‌ها نگاه ویژه می‌شود. اکثراً فرزندان افراد خیلی ممتاز جامعه هستند. ما باید به پنجاه سال آینده نگاه کنیم. باید نسلی پرورش بدهیم که بتواند آن قله‌ها را برای ما فتح بکند. چرا وقتی کشورهای ضعیف جهان، الان جایزه علمی نوبل را می‌برند، ولی ایران هنوز هیچ راهی به آن جا پیدا نکرده؟ بحث بعدی این که آیا تا به حال فکر کرده‌ایم که با وجود شاهره اطلاعاتی به نام اینترنت، در شرایط جدید کتاب چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ و چه نقشی دارد؟ اگر فقط بحث کتاب، دادن اطلاعات روز باشد، که با یک کلیک شما می‌توانید به هر سایتی مراجعه بکنید و اطلاعات روز را بگیرید. آیا فقط وظیفه کتاب، اطلاع‌رسانی است؟ با وجود شاهره



مادام‌العمر تبدیل شود. یکی از دلایلی که این هدف آمده وارد هدف‌های آموزش علوم شده، همین بحث تنوع اطلاعاتی است. یعنی این سؤال در پیش روی برنامه‌ریزان قرار دارد که ما چه چیزی را در کتاب‌های رسمی درسی بیاوریم که کهنه نشود؟ یک کتاب درسی که چاپ می‌شود، حداقل پنج سال ماندگار است و پاسخ به این سؤال سبب شده که هدف‌های آموزشی-مان تغییر کند و بحث مهارت‌های ضروری که از آن به عنوان مهارت یادگیری نام می‌بریم، جزء یکی از هدف‌های سه‌گانه آموزش علوم باشد. بحث نگرش‌های ضروری هم هست. مثل ارج نهادن به دانش و دانشمندان گذشته و حال، آشنایی با میراث علمی کشور، ارج نهادن به ارزش سؤال و پرسشگری. این‌ها همه بحث‌های نگرشی است که امروزه در حوزه آموزش علوم وارد شده.

وقتی می‌خواهیم کتاب‌های علمی برای کودکان و نوجوانان منتشر کنیم، نمی‌توانیم نسبت به هدف‌هایی که بر آموزش این علوم در سطح دنیا سایه انداخته است، بی‌تفاوت باشیم. این هدف‌ها را لازم است که بشناسیم. در همان کتابی که ابتدای عرائضم عرض کردم، یعنی «شناخت ادبیات کودکان با گونه‌های مختلف»، گزارشی از خانم «دونانورتون» درج شده که طبق آن، انجمن ملی آموزگاران علوم، در سال ۱۹۹۷، رهنمودهای ارزنده‌ای برای ارزیابی کتاب‌های علمی تدارک دیده است. یکی از کارهایی که من چند سال پیش انجام دادم، این بود که مجموعه معیارهای مربوط به کتب علمی را در بانکی تحت عنوان بانک اطلاعاتی معیارهای ارزشیابی کتاب‌های علمی کودکان و نوجوانان، جمع‌آوری کردم. وقتی شما به این معیارها نگاه می‌کنید، آن آرمان‌هایی که در پس تولید این کتاب‌ها هست، خودش را به نوعی نشان می‌دهد. متأسفانه نویسندگان و ناشران ما، اطلاع چندانی از این سندها ندارند. سندهایی که انجمن‌های بسیار شناخته شده در دنیا، در حوزه برنامه‌های درسی تهیه کرده‌اند. مثلاً ما از «پروژه ۲۰۶۶» چه می‌دانیم؟ از استانداردهای آموزش علوم که توسط انجمن معلمان ریاضی یا معلمان علوم کانادا منتشر شده چه می‌دانیم؟ برای تهیه این استانداردها، سال‌ها تحقیق و بحث و بررسی انجام شده. بی‌اطلاعی ما از این معیارها، یکی از موانع تولید کتاب‌های علمی است.

اما نکته‌ای درباره روند تولید کتاب علمی بگویم. تولید کتاب علمی فرایندی است. از ابتدای تألیف تا تولید ماکت نهایی، یک کار گروهی منسجم است. کار، رفت و برگشت زیادی می‌خواهد و در بستر یک کار تیمی رشد می‌کند و بالنده می‌شود. کافی است به شناسنامه کتاب‌های علمی که به وسیله ناشران مطرح دنیا چاپ شده، نگاهی بیفکنیم تا معنای این کار گروهی را دریابیم. کارگروهی نیازمند همدلی و هماهنگی اعضای تیم و صرف هزینه و وقت است. اخیراً من کتابی از «لا روس» دیدم که توسط دوستی ترجمه شده که مخاطب آن برای گروه سنی کودک است با تصویب‌های فوق‌العاده زیبا. اصلاً عکس در آن به کار نرفته. تصاویرش فانتزی است.

هفته تصویرگر، تحت نظر یک تصویرگر ارشد، این تصویرها را کشیده‌اند. حالا این که در گروه تألیفش چند نفر کار کرده‌اند و این که محتوایش چگونه تألیف شده، بماند. زمینه چنین کاری آیا در کشور ما امکان‌پذیر است؟ من طبیعتاً هیچ موقع از انتشارات الهام، توقع چنین کار بزرگی ندارم. ممکن است از انتشارات مدرسه یا کانون داشته باشیم.

اطلاعاتی مثل رادیو، تلویزیون و اینترنت باید تعریف دیگری کرد. من تشبیهی بکنم. ماشین‌هایی که امروزه ما از آن‌ها استفاده می‌کنیم، روز به روز پیشرفته‌تر و کارآتر می‌شوند، ولی از آن طرف موارد استفاده‌شان محدودتر می‌شود. برادران امیدوار، پنجاه سال پیش تمام آفریقا را با یک اتومبیل فولکس گشتند. آیا با ماشین‌های امروز، غیر از موارد خاص، تا خوزستان رفته‌ایم؟ منظورم این است که باید زمینه کنجکاو و جست‌وجوگری را برای نسل آینده‌مان فراهم کنیم. ما نباید کتاب‌های مان را مستقل از مخاطبانش ببینیم. باید اول ببینیم نوجوان امروز ما نیازش چیست و بعد ببینیم حالا چه کتابی متناسب با این نیاز است. ما مرتب کتاب‌های مان را زیباتر بکنیم، با دید خودمان، بدون این که دید نوجوان را در نظر بگیریم. آیا واقعاً بهتر نبود به جای این عنوان، عنوان جلسه را می‌گذاشتیم «وضعیت نیازهای علمی کودکان و نوجوانان ایران؟»

بیاید کودکان و نوجوان‌های مان را بشناسیم. با شناخت نیازهای شان، قطعاً راه‌های بهتری می‌توانیم پیدا کنیم.

بکایی: مجموعه گفته‌های دوستان را اگر جمع بکنیم، به این نتیجه می‌رسیم که در کشور ما، نهاد و مرکزی که راهبردهای کتاب‌های علمی ما را تعیین بکند، وجود ندارد. امیدوارم در ادامه بحث، دوستان به این نکته هم بپردازند. آقای همتی، منتظریم.

همتی: وقتی درباره کتاب‌های علمی بحث کنیم، هدف‌مان صرفاً ارائه اطلاعات نیست. امروزه در حوزه آموزش علوم، ما سه هدف اصلی را دنبال می‌کنیم. یکی کسب دانستنی‌های ضروری که در واقع همان ارائه اطلاعات پایه و محض در حوزه‌های مختلف علمی به مخاطب است. دیگر کسب مهارت‌های ضروری است که سبب می‌شود فراگیرنده، به یک یادگیرنده

جالب است بدانید که اصلا کار برای کودک و نوجوان در کشور ما با تألیف شروع شده و ایرانی‌ها اولین کسانی بودند که بحث تصویرسازی علمی را مطرح کردند و این که در یک کتاب علمی لازم است برای توضیح مطلب، تصویرسازی علمی داشته باشیم. ما نمونه‌های موفقی از کتاب‌های کودک و نوجوان در گذشته داریم که به لحاظ متن، کاملاً به واژگان پایه‌ای که الان مدنظر ما نیست، توجه داشته‌اند

متأسفانه کتاب‌های درسی ما هم، هر چند نویسندگان

چنین ادعایی را رد می‌کنند، تا حدود زیادی

ترجمه صرف است و به فرهنگ بومی

توجه چندانی ندارد. فرهنگ بومی هم فقط در کتاب

تاریخ و معارف متجلی نمی‌شود. خود کتاب علوم

جایگاهی است برای این که شما فرهنگ را عرضه کنی

شخصی خودشان وارد کار شده‌اند. کارشان در عین حال که از نظر محتوایی بسیار ارزشمند است، ولی از حیث ویژگی‌های هنری فاقد ارزش است. چرا؟ چون شما متخصص تربیت نکرده‌اید. من در سال ۱۹۹۸ میلادی، سفری به «بولونیا» داشتم. آن جا وقتی شرح حال اعضای هیأت داور را می‌خواندم، دیدم یکی از اعضای هیأت داور دو تا تخصص دارد. یک تخصصش تصویرسازی است و تخصص دیگرش جانورشناسی. این تخصص‌ها چگونه پدید آمده؟ تصویرسازی علمی، کاری وقت گیر و پرهزینه و دشوار است.

تصویرسازی علمی و عکاسی علمی، همراه با پژوهش است. کار بسیار بسیار دشوار و سختی است. بنابراین، یکی از موانع تولید کتاب‌های علمی متناسب با نیازهای کودکان و نوجوانان در کشور ما، این است که بسترهای مناسب برای پدید آمدن چنین کتاب‌هایی در کشور ما وجود ندارد. ناشرانی هم که می‌توانند در این حوزه نمونه‌های خوبی ارائه بدهند، ناشران دولتی هستند یا ناشرانی که به نوعی از بودجه عمومی کشور ارتزاق می‌کنند. حالا این بسترها خود به خود ایجاد نمی‌شود، به رسمیت شناختن حق کپی‌رایت، چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور، یکی از زمینه‌هایی است که بستری می‌تواند فراهم کند.

شاید بعضی‌ها اعتقادشان بر این باشد که در حوزه کتاب‌های علمی به معنی «Science»، چه نیازی هست که ما خودمان کتاب تولید بکنیم؟ در دنیای غرب عده‌ای زحمت می‌کشند و ما هم ترجمه می‌کنیم به بهترین صورت اسکن می‌کنیم و با بهترین کیفیت هم چاپ می‌کنیم. این مثل این می‌ماند که بگوییم در حوزه تولید علم، چه نیازی هست که ما فعالیت بکنیم؟ دیگران تولید می‌کنند و ما بهره‌برداری می‌کنیم. آیا ما حاضر به این کار

حالا به یک کتاب دیگر اشاره می‌کنم. عکس‌های «کیم تیلور» در مجموعه پرواز با علم، بسیار دیدنی و هنرمندانه است. «تیلور» یک نویسنده معروف در حوزه علمی است و او در زمینه زیست‌شناسی می‌نویسد و یک معلم علوم دوره راهنمایی و عکاس بسیار خوبی است. معمولاً عکس‌های کتاب‌ها را خودش تهیه می‌کند. غیرممکن است یک کودک یا حتی بزرگسال، وقتی به این عکس‌ها نگاه می‌کند، لختی درنگ نکند. در واقع توانسته با حرفه هنرمندانه خودش، در کسری از ثانیه، واقعیت‌های زندگی جانوران را ثبت بکند و به ما نشان بدهد. چنین عکاسی را ما چگونه می‌توانیم پیدا بکنیم؟ من در مقام یک ناشر، حتی اگر بخواهم کار تألیفی انجام بدهم، از عکس‌هایی استفاده می‌کنم که در دسترس است. این عکس‌ها ممکن است از هنرمندان مختلف عکاس کشورمان باشد، ولی آیا حق و حقوق آن‌ها را می‌دهیم؟ غیرممکن است. در کشورهایی که در این حوزه کار می‌کنند، آژانس‌های عکسی وجود دارد که عکس‌ها را برای هر چاپ، باید از آن‌جا بخرید.

این طوری عکاس‌های حرفه‌ای هم در تولید کتاب‌های علمی هم رشد می‌کنند. یک عکاس وقتش را می‌گذارد و می‌رود از طبیعت و از زندگی مردم عکس‌هایی که شما می‌خواهید، تهیه می‌کند و این‌ها را در اختیار ناشر قرار می‌دهد. این چیزها در کشور ما شناخته شده نیست و طبیعتاً چیزی به نام تألیف مجال رشد نمی‌یابد.

البته در دنیا این طوری نیست که فقط کتاب‌های خوب منتشر شود. کافی است به نمایشگاه «بولونیا» بروید. کتاب‌هایی که فاقد ارزش هنری و علمی هستند، تعدادش زیاد است. کافی است به نمایشگاه کودک سری بزنید و با کتاب‌های بسیار بی‌ارزشی مواجه شوید. کتاب‌های خوب، در همه جا کم است، اما کارهای خوب، واقعاً برجسته است و این کتاب‌ها امروزه چنان با هنر آمیخته شده که این ارزش هنری، با تصویرسازی و با عکاسی صدچندان می‌شود.

طبیعتاً اگر چنین کتابی، با این ویژگی‌ها، برای مخاطب شناخته شده و تعریف شده کشور ما منتشر شود، مخاطب ما ارتباط بسیار خوبی با آن برقرار می‌کند.

الان ما ناگزیر هستیم ترجمه کنیم. من حق کپی‌رایت را و پذیرش آن را یک پدیده بسیار مبارک می‌دانم. حداقل این که مانع بزرگی بر سر راه ترجمه کتاب‌های علمی خواهد بود و هرکسی به سمت ترجمه نخواهد رفت و فضای فرهنگی کشور ما از ترجمه‌زدگی صرف، به مرور به دور خواهد شد. اگر شما برای یک کودک عشایری (در پانزده استان کشورمان عشایر زندگی می‌کنند)، از زندگی عشایر کتابی تهیه کنید و در دسترس او قرار دهید، آیا با آن ارتباط برقرار نمی‌کند؟

ما اخیراً در اداره کل چاپ و توزیع کتاب‌های درسی، کاری را شروع کرده- ایم در حوزه تصویرسازی کتاب‌های درسی که ثمره این تلاش ان شاء الله از مهر ۱۳۸۵ در اختیار بچه‌ها قرار خواهد گرفت. تصمیم گرفته شد تمام تصاویری که در کتاب علوم اول دبستان می‌خواهیم بیاوریم، همه تولید باشد. مدیر هنری این پروژه، تمام سعی و تلاشش را به کار گرفته تا از جانوران بومی ایران عکس تهیه کند. وقتی شما وارد این فضا می‌شوید، به دلایلی که عرض کردم، می‌بینید آدم متخصص در حوزه عکاسی از حیات وحش ایران، بسیار بسیار کم است. یک عده‌ای هستند که براساس علایق



زیست، جزوه‌های کوتاهی داشته باشد، ولی این دردی را درمان نمی‌کند. درست است که ما مؤلف‌هایی داریم که در حوزه‌های مختلف «نان فیکشن» تخصص و اطلاعات خوبی دارند، ولی با روش‌های تولید و ارائه محتوا برای کودکان و نوجوانان کم‌تر آشنا هستند. آن‌چه در تولید کتاب‌های علمی برای کودکان و نوجوانان بسیار مؤثر است، بحث ساختار و سازمان‌دهی محتواست. سازمان‌دهی محتوا متناسب با هدف و مخاطبی که شما دنبال می‌کنید، این‌جا تعریف خاص خودش را می‌خواهد. خب، بسیاری از این بحث‌ها در حوزه برنامه‌ریزی درسی جا دارد و دستاوردهای آن حوزه می‌تواند برای مؤلفان کتاب‌های علمی و کتاب‌های «نان فیکشن» حائز اهمیت باشد.

ما نهادها و مراکزی نداریم که نتایج تحقیقاتی را که در این حوزه در دنیا انجام شده، در اختیار مؤلفان بگذارند. بنابراین، لازم است که چنین مراکزی ایجاد شود. فرض کنید اگر شما یک بانک اطلاعاتی از متخصصان مختلف شامل نویسنده و مؤلف، عکاس، تصویرساز و... داشته باشید و فهرستی از آن در اختیار ناشران باشد در موقع لزوم از آن استفاده کنند، چقدر مؤثر خواهد بود.

تا یادم نرفته، این چند جمله را از صفحه ۲۳۱ کتاب «ادبیات کودکان و نوجوانان و ترویج خواندن» خانم ثریا قزل ایباغ برای دوستان می‌خوانم: «نکته مهم دیگری که امروزه درباره کتاب‌های مستند مطرح شده است، پذیرفته شدن این کتاب‌ها به عنوان آثار ارزشمند و خلاق و برپایی جوایزی برای این کتاب‌هاست. اولین بار این نهضت در آمریکا شروع شد. در سال ۱۹۸۱ طی یک بررسی مشخص شد که جایزه معتبر نیوبری، در طی ۵۸ سال تنها به پنج کتاب مستند تعلق گرفته که آن‌ها هم در حوزه زندگی‌نامه‌نویسی

هستیم؟ در آن صورت، بسیاری از میراث‌های علمی گذشتگان مان را نمی‌توانیم به نسل حاضر منتقل بکنیم. وقتی می‌گوییم تولید علم، اگر ما در تولید کتاب‌های علمی برای کودکان و نوجوانان، با ویژگی‌های بومی، نقش داشته باشیم، آن وقت می‌توانیم بگوییم که ما هم سهمی در تولید علم در دنیای امروز به خودمان اختصاص داده‌ایم.

یکی از مسائلی که کمبود بزرگی است و متأسفانه ما از این حیث هم آسیب زیاد دیده‌ایم و می‌بینیم، نبود نقد در حوزه کتاب‌های علمی کودکان و نوجوانان است. الان شاید بتوانید در حوزه ادبیات داستانی یا تخیلی، ده نفر منتقد معرفی کنید که قلم می‌زنند و فعال هستند، ولی در حوزه کتاب‌های علمی چند نفر داریم؟ حال، سؤال این است که برای پرورش منتقدان کتب علمی، چگونه باید بسترسازی شود؟ چه دستگاهی متولی این کار است؟ سیاستگذاران انتشار کتاب‌های علمی که در رأس آنها وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار دارد، چه زمینه‌هایی باید فراهم کنند تا نقد کتب علمی شکوفا شود؟ من خودم تجربه‌های ناقص در این زمینه دارم و سعی کردم کاری انجام بدهم، اما ناتمام ماند. که یکی از آنها مربوط به زیست‌بوم‌هایی است در کشور داریم که بعضی از اینها جزو میراث‌های طبیعی دنیا هستند. خیلی از بچه‌های ما این زیست‌بوم‌ها را نمی‌شناسند. آن‌ها چه درکی از تالاب انزلی دارند؟ ما چیزی در حدود پانصد نوع جانور بومی در کشورمان داریم. در این زمینه، دو کار شاخص در حد و اندازه‌های خودشان صورت گرفته، یکی مال قبل از انقلاب است که سازمان محیط زیست کشور منتشر کرده با تصویرگری یک تصویرگر فرانسوی. کاری هم آقای ناصر ایرانی انجام داده تحت عنوان «پرندگان ایران و جانوران ایران». جز اینها هیچ چیز برای کودکان و نوجوانان خودمان نداریم. شاید سازمان محیط

نعمت‌اللهی:

معمولاً کتاب علمی به کتابی گفته می‌شود که

رابطه علت و معلولی در آن به شدت بارز باشد.

بنابراین، نمی‌توان این نوع کتاب را ادبی دانست.

ادبیات یعنی چیزی که بن‌مایه و ژرف ساختی داشته باشد.

در حالی که کتاب‌های علمی، صرفاً با تصویر مستند

می‌آید و کنجکاوی کودک را تحریک می‌کند و او را

سوق می‌دهد به سوی دانشی که می‌تواند جزو

علوم تجربی یا علوم انسانی باشد

همتی:

سؤال این است که برای پرورش منتقدان کتب علمی،

چگونه باید بسترسازی شود؟ چه دستگامی

متولی این کار است؟ سیاستگذاران انتشار کتاب‌های علمی

که در رأس آنها وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی قرار دارد،

چه زمینه‌هایی باید فراهم کنند تا نقد کتب علمی

شکوفاشود؟

فرهنگنامه کودک و نوجوانی نوشته به نام «مفاتیح العلوم» که ما آن را ترجمه کرده‌ایم به نام کلیدهای دانش. خوارزمی می‌گوید: من بیشتر مباحث را به صورت خیلی ساده و خلاصه نوشتم که کلیدی باشد برای کسانی که می‌خواهند علم را شروع کنند. این کتاب به آن‌ها می‌گوید چه شاخه‌های علمی و چه موضوعاتی داریم، در هر موضوع چه مباحثی هست و چگونه می‌توانیم در این مباحث وارد شویم. هم‌چنین، بحث استانداردهای آموزشی را طرح می‌کند.

جالب است بدانید که ما نخستین کسانی بودیم که به فکر این افتادیم که مسائل آموزشی باید استاندارد باشد. اصلاً در تمام زمینه‌ها، فقط بحث آموزش نیست، ما بنیانگذار استانداردسازی بودیم.

مثلاً سکه زدن ابتدا در جای دیگری صورت گرفته بود، ولی این که سکه‌ها استاندارد شوند، اولین بار در دوران هخامنشی صورت گرفت. مالیات سالیانه استاندارد، اولین بار در ایران تعریف شد. اصلاً خود استانداردسازی یک هنر ایرانی و نوآوری ایرانی است. در زمینه مسائل آموزشی هم باز ایرانی‌ها پیش‌گام بوده‌اند. فارابی کتابی نوشته به نام «فی‌تحصیل السعاده»، این همان بحثی است که الان مطرح هست و این که ما برای یک کودک خردسال چه مطالبی باید بگوییم یا برای نوجوان و ... این‌ها بحث‌هایی است که در کتاب فارابی می‌بینید می‌گوید: نخستین مطلبی که باید به یک بچه آموزش بدهیم، عدد است؛ آن هم به صورت شهودی، نه از نوع انتزاعی. مفاهیم انتزاعی را در گام‌های بعدی و به ترتیب باید آموزش داد و در مراحل نهایی می‌رسد به مسائل ماوراءالطبیعه.

حتی در زمان مشروطیت، با این که اطلاعات علمی از خارج وارد کشور ما شد، ما کتاب ترجمه برای کودک و نوجوان نداریم و کتاب‌ها تألیفی است.

یا تاریخ بوده است. در حالی که در سطح جهانی، به آثار غیرادبی بزرگسالان، جوایز متعددی تعلق می‌گیرد. همین نکته مورد انتقاد شدید نویسندگان کتاب‌های غیرادبی قرار گرفت و این اعتراض سبب شد که در سال‌های بعد، جایزه نیوبری نگاه خود را متوجه این آثار کند و در مدت کوتاهی جوایزی به این آثار تعلق گرفت.»

بکایی: خیلی متشکر. تا این جا ما درباره ترجمه، کتاب‌های علمی ترجمه شده و مسائلی که مربوط به آن می‌شود، بحث کردیم و هم‌چنین درباره موانع تألیف کتب علمی. به نظر می‌رسد نه تنها فرهنگ و اخلاقیات مربوط به تألیف کتاب‌های درسی، بلکه تخصص و سازمانش هم در جامعه ما وجود ندارد. البته دوستانی که در این زمینه کار کرده‌اند، تجربه‌های نیم بند و به ثمر نرسیده‌ای دارند که کافی نیست. برای این که بحث‌مان ناقص نماند، آقای سالاری در مورد خواننده کتاب‌های علمی صحبت خواهند کرد و بعد اگر دوستان سؤال دارند، طرح می‌کنند.

سالاری: چون من علاقه زیادی به تاریخ علم و آموزش دارم، در هر موضوعی اولین چیزی که بررسی می‌کنم، تاریخ آن کار است. مثلاً در مورد تاریخچه کتاب‌های علمی کودک و نوجوان در ایران، مطالعه مختصری کرده‌ام که ان‌شاءالله کامل‌تر خواهد شد. اولین نکته این است که ما هرچه بیشتر به گذشته رجوع می‌کنیم، می‌بینیم وضع‌مان در زمینه تولید این کتاب‌ها بهتر بوده است. حتی در حوزه کتاب‌هایی که برای کودک و نوجوان در دوران‌های خیلی قدیم نوشته شده، به کتاب‌های جالبی برخورد می‌کنیم. در حالی که اغلب تصور می‌کنند کتاب‌هایی که در قدیم نوشته می‌شده، بیشتر برای بزرگسال بوده. متأسفانه هرچه به سمت زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم، فضای خیلی نامناسبی می‌بینیم و هرچه هم به آینده نگاه می‌کنیم، به نظر من فضای مبهم‌تری پیش روی‌مان است.

جالب است بدانید که اصلاً کار برای کودک و نوجوان در کشور ما با تألیف شروع شده و ایرانی‌ها اولین کسانی بودند که بحث تصویرسازی علمی را مطرح کردند و این که در یک کتاب علمی لازم است برای توضیح مطلب، تصویرسازی علمی داشته باشیم. ما نمونه‌های موفقی از کتاب‌های کودک و نوجوان در گذشته داریم که به لحاظ متن، کاملاً به واژگان پایه‌ای که الان مدنظر ما نیست، توجه داشته‌اند. مقدمه این کتاب‌ها را که می‌خوانید، می‌بینید که نویسنده و مؤلف می‌گوید: من سعی کردم این کتاب را چنان بنویسم که کودکان متوجه بشوند و از واژه‌های ثقیل که در کتاب‌های دیگر هست، استفاده نکنم. حتی سعی کردم با استفاده از تصاویر، درک این مطالب را بسیار ساده و روان بکنم. چون فرصت نیست، فقط به چند مورد اشاره می‌کنم و راجع به یک مورد بیشتر توضیح می‌دهم. یکی از آثار بسیار قدیمی، کاری است که ابوریحان بیرونی انجام داده. کتابی نوشته به نام «ابوریحان و ریحانه». این کتاب، گفت‌وگوی علمی بین خود ابوریحان به عنوان یک دانشمند، با یک نوجوان به نام ریحانه است. گفت‌وگوی علمی بسیار جالبی بین این دو نفر صورت گرفته. این گفت‌وگوی علمی را آقای اسفندیار معتمدی، به صورت بازپرداخت و در یک جلد کتاب با همان نام «ابوریحان و ریحانه» منتشر کرده است. با این که کتاب به قرن‌ها قبل برمی‌گردد، امروزه هم برای کودک و نوجوان ما اطلاعات مفیدی دارد و هم برای بزرگسالان. شما در این کتاب، با روش علمی آشنا می‌شوید.

از کتاب‌های قدیمی دیگر، کاری است که خوارزمی انجام داده. او

رجب زاده:

اگر ما در عرصه ادبیات کودک و نوجوان در این سال‌ها، تا حدی رونق می‌بینیم که البته این رونق ممکن است فقط کمی باشد، عاملش تا حدودی شکل‌گیری پدیده نقد در این عرصه بوده. یعنی هر کس که امروز کتابی در زمینه شعر، داستان، نمایش‌نامه یا دیگر عرصه‌های تخیلی برای کودک و نوجوان چاپ می‌کند، این انتظار را دارد که کتابش نقد شود و بنابراین همین منتظر نقد بودن، نوعی نقد درونی در کار پدید آورنده کتاب ایجاد می‌کند که در مورد کار خودش سخت‌گیرتر باشد

بومی توجه چندانی ندارد. فرهنگ بومی هم فقط در کتاب تاریخ و معارف متجلی نمی‌شود. خود کتاب علوم جایگاهی است برای این که شما فرهنگ را عرضه نکنی. برای من خیلی جالب بود که در دائره المعارف تاریخ «کینگ فیشر»، زغال درست کردن را به عنوان یک فناوری مطرح کرده. می‌دانید که ساختن ساعت، یک نوآوری ایرانی بوده. این آیا به اندازه زغال درست کردن هم ارزش ندارد که ما در کتاب‌های مان راجع به آن بحث کنیم؟

نوری: سؤالی که در ذهن من است، این است که اصلاً چه لزومی دارد بچه‌ها با علوم آشنا شوند؟ وقتی ما به این سؤال پاسخ بدهیم، آن وقت خیلی چیزها برای مان روشن می‌شود. متأسفانه وضعیت آموزش و پرورش ماکه به دانشگاه‌ها هم سرایت کرده، طوری است که اصلاً برای پژوهش هیچ ارزشی قائل نیستیم. البته ظاهراً شروع کرده‌ایم و تغییراتی هم به وجود آورده‌ایم، ولی باز هم این اتفاق نیفتاده. پژوهش به پشتیبانی نیاز دارد و این فقط پشتیبانی مالی نیست. در مدرسه اصلاً از کودک نمی‌خواهند که راجع به هیچ مسئله علمی پژوهش کند. وقتی هم که این کار را انجام می‌دهد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد و همه چیز حالت فرمالیته دارد. وقتی در مدرسه که من فکر می‌کنم جایگاه اصلی آموزش علوم است، این اتفاق نیفتاده، نمی‌توان انتظار داشت که مثلاً در کتاب‌های علوم چنین اتفاقی بیفتد. این کتاب‌ها واقعاً جایگاه‌شان را از دست داده‌اند و مخاطب ندارند. البته می‌شود خیلی کارها کرد. مثال‌های خوبی زدید و من هم استفاده کردم. با وجود این، در حال حاضر همه علوم چه در حد کودک و نوجوان و چه در حد آکادمیک، وارداتی شده و اصلاً هم به این که چه لزومی دارد کودک با علوم آشنا شود، توجه نمی‌شود.

شهرام رجب زاده: بعضی از مواردی که دوستان گفتند، خیلی راهگشا بود؛ مثل صحبت‌های آقای همتی در مورد موانع شکل‌گیری تألیف علمی برای کودکان و نوجوانان در مملکت ما. چند نکته کوچک در حاشیه صحبت عزیزان دارم که بیشتر تأیید نظر دوستان است.

خانم پورثانی اشاره کردند به مهجور ماندن علم که به نظر من حرف درستی است، اما در مقابل از رونق ادبیات گفتند که فکر می‌کنم این نظر، چندان مصداق نداشته باشد. شلوغ بودن یک حوزه، لزوماً به معنی رونق حقیقی آن عرصه نیست. هر چند علی‌الظاهر توجه زیادی در این سال‌ها به ادبیات می‌شود، اگر بخواهیم کارهای خیلی شاخص و برجسته‌ای در این عرصه مثال بزنیم، باز هم دست‌مان تنگ است. این طور نبوده که اگر در عرصه علم، ما کار شاخص مثالی زدن نداشته باشیم، ولی در حوزه‌های ادبی، کارهای خیلی برجسته و درخشانی داشته باشیم. عرصه ادبیات شلوغ‌تر است و ویتترین پرننگ و لعاب‌تری دارد. طبیعتاً به معنای این نیست که ادبیات میدان را برای علم تنگ کرده. هر کدام از این‌ها می‌توانند جایگاه خودشان را داشته باشند.

تأکیدی که دوستان همگی داشتند بر اهمیت تألیف کتب علمی برای کودکان و نوجوانان، به نظر من تأکیدی است که بارها نیاز به تکرار دارد و در ضرورتش هیچ شکی نیست.

از طرفی اگرچه تولیدکنندگان اصلی علم در عرصه علوم تجربی یا «Science» کشورهای غربی هستند، لزوماً هر اثری که آن‌جا تولید می‌شود برای کودکان و نوجوانان، حتماً اثر خوبی نیست. بسیاری از کارهایی که آن‌جا هم چاپ می‌شود، مثل همان کتاب‌هایی است که ما با اسم کتاب بازاری از آن

برای مثال، کتابی به نام «احمد»، نوشته عبدالرحیم تبریزی مشهور به طالبوف. اصل این کتاب یک فرهنگنامه سه جلدی است. مباحثی که در این کتاب مطرح می‌شود، مباحثی است که طالبوف با مطالعه کتاب‌های خارجی به آن‌ها دست پیدا کرده و خودش هم گفته از چه کتاب‌هایی برای نوشتن این فرهنگنامه استفاده کرده. با وجود این، وقتی این کتاب را می‌خوانید، اگر این مقدمه‌ای را که من گفتم، ندانید، متوجه نمی‌شوید که این کتاب ترجمه است یا تألیف. صورتان این است که این کتاب صد درصد تألیف است که واقعاً هم همین جور است. طالبوف اطلاعات را از خارج گرفته، ولی مطابق با فرهنگ ما نوشته و در آن نوآوری‌های آموزشی کرده. حتی از تخیل هم بهره گرفته برای انتقال مفهوم علمی. این که ما می‌گوییم علم را با مسائل اجتماعی تلفیق کنیم، در این کتاب هست. فضای کتاب کاملاً ایرانی و بومی است.

من فکر می‌کنم ما باید ابتدا این کارهای ماندگاری را که در تاریخ مان هست، مطالعه و معرفی کنیم و بعد از این‌ها الگو بگیریم. ترجمه صرف حتی اگر بهترین ترجمه باشد، به لحاظ کیفیت و اشکال علمی هم نداشته باشد، اصلاً خود ترجمه صرف یک مشکل است. من فقط به چند مورد در این زمینه اشاره می‌کنم. برای مثال، کتابی ترجمه شده به نام «صد دانشمند بزرگ» که از این صد دانشمند، فقط دو یا سه نفر به فرهنگ شرق مربوط می‌شوند! جالب است بدانید که ترجمه کتاب «طب منصوره رازی»، اولین کتاب علمی بود که بنگاه انتشاراتی گوتنبرگ منتشر کرد. این نشان می‌دهد که کتاب خیلی ارزشمندی است.

این‌ها معضلاتی است که سرکتاب‌های ترجمه صرف، ما به آن دچار می‌شویم. متأسفانه کتاب‌های درسی ما هم، هر چند نویسندگانش چنین ادعایی را رد می‌کنند، تا حدود زیادی ترجمه صرف است و به فرهنگ

الان حوزه‌های علوم به قدری در همدیگر پیچیده شد

که جداکردن این‌ها عملاً غیرممکن است.

هدف اصلی در این کتاب‌ها، جلب توجه و علاقه

کودکان به یک موضوع علمی است.

خلاف گذشته‌ها که هدف عرضه اطلاعات

به صورت مستقیم به مخاطب بود،

الان اصلاً هدف عرضه مستقیم اطلاعات نیست.

هدف اصلی کتاب‌های علمی، ایجاد انگیزش

در بچه‌ها یا مخاطب به طور عام است.

یعنی مخاطب را به نحوی تحت تأثیر قرار بدهیم که

اگر علاقه‌مند به این موضوع شده، بتواند وقت بگذارد

و مراجعه کند به منابع قوی و در این زمینه‌ها کار کند

و کارهای تحقیقی و فعالیت‌های عملی انجام بدهد

تا نتیجه مورد نظر ما که همان پیشرفت بچه

در این حوزه‌هاست، به دست بیاید

تقویت حس هویت ما با وجود این، به نظرم نباید در این مورد اغراق بکنیم. من خیلی خوشحال خواهم شد اگر آقای سالاری، سندی به من نشان دهند که گواه این باشد که کتاب «ابوریحان و ریحانه» را ابوریحان بیرونی نوشته. تا جایی که می‌دانم، این کتاب، کتاب مجعولی است و ابوریحان آن را ننوشته. البته کتاب «احمد» که اشاره کردند یا موارد دیگر، واقعاً مصادیقی از گرایش و نگاه به گروه‌های سنی کودک و نوجوان در آن هست؛ به شرط این که آن را به منزله نگارش کتاب علمی برای کودک و نوجوان تلقی نکنیم. کتاب علمی برای کودک و نوجوان، پدیده‌ای نو و مربوط به دوران معاصر است.

وقتی در کتاب تاریخ ادبیات کودک و نوجوان که دوستان عزیز گروه پژوهشی ما آقای محمدی و خانم قایینی تألیف کرده‌اند، می‌بینیم که می‌گویند ادبیات کودک و ما پیشینه دو - سه هزار ساله دارد، بنده به عنوان مخاطب این کتاب، می‌گویم بله، رگ و ریشه‌ای از ادبیات کودک در پیشینه ادبی ما بوده که منحصر به ما هم نیست و در پیشین ادبی همه ملل دنیا می‌توانیم چنین چیزی می‌بینیم؛ کما این که ادبیات شفاهی همه دنیا سرمنشأ ادبیات کودک بوده، ولی آیا ما حق داریم مثلاً از قصه درخت آسوریک، به عنوان اولین اثر ادبی مکتوب کودک و نوجوان در دنیا اسم ببریم؟ پدیده ادبیات کودک و نوجوان، از نتایج دنیای مدرن است و در دنیای مدرن شکل گرفته. بنابراین، ما به طور اخص وقتی از ادبیات کودک و نوجوان حرف می‌زنیم، نمی‌توانیم از چیزی که ۱۴۰۰ یا ۱۵۰۰ یا ۲۰۰۰ سال پیش نوشته شده، به نام ادبیات کودک یاد کنیم. باز هم از دوستان عزیز تشکر می‌کنم.

خلجیان: آقای همتی گفتند که قرار شده در کتاب‌های درسی علوم، از عکس‌های واقعی جانداران استفاده شود. به نظر من این خیلی خوب است، ولی کیفیت رنگ و چاپ این عکس‌ها واقعاً باید خیلی عالی باشد تا بتواند

نام می‌بریم. منتهی به استناد مرغ همسایه غاز است، ما فکر می‌کنیم تولیدات غربی در حوزه علمی، همه قابل ترجمه و قابل عرضه است. بسیاری از کتاب‌هایی که ترجمه می‌شود، حتی اگر ترجمه آن به فارسی ضعیف نباشد، خود کتاب‌ها، کتاب‌های خیلی باارزشی نیستند. حال اگر ترجمه هم بد باشد، دیگر ببینید چه از آب درمی‌آید!

یک نکته خیلی برجسته که آقای همتی در صحبت‌های شان به آن اشاره کردند و گذشتند و به نظر من یکی از مشکلات اساسی است در این که کتاب‌های علمی در کشور ما مهجور مانده، همین مسئله نقد است. تا وقتی تولیدکنندگان و پدیدآورندگان کتاب‌های علمی دارند در خلأ کار می‌کنند و از بازخورد حقیقی کارشان خبردار نمی‌شوند و کارشان ارزیابی صحیحی نمی‌شود، امید چندانی به بهبود کار در این عرصه نیست. اگر ما در عرصه ادبیات کودک و نوجوان در این سال‌ها، تا حدی رونق می‌بینیم که البته این رونق ممکن است فقط کمی باشد، عاملش تا حدودی شکل‌گیری پدیده نقد در این عرصه بوده. یعنی هر کس که امروز کتابی در زمینه شعر، داستان، نمایش نامه یا دیگر عرصه‌های تخیلی برای کودک و نوجوان چاپ می‌کند، این انتظار را دارد که کتابش نقد شود و بنابراین همین منتظر نقد بودن، نوعی نقد درونی در کار پدیدآورنده کتاب ایجاد می‌کند که در مورد کار خودش سخت‌گیرتر باشد. ناشرها را هم سخت‌گیرتر می‌کند. خوانندگان را هم همین‌طور.

در حالی که در عرصه علم، الان هر کتابی منتشر بشود، نقد نمی‌شود. اصلاً منتقد کتاب علمی نداریم و سازمان و مؤسسه‌ای هم که متولی شکل‌دهی به این حرکت باشد، وجود ندارد. نبود نقد هم باعث می‌شود که به تعبیر عامیانه و رایج، «دوغ و دوشاب» از هم شناخته نشود. من اعتقاد ندارم که راه ارتقای کتاب‌های علمی این است که ما مؤسسه‌ای برای بازبینی پیش از انتشار کتاب‌های علمی تأسیس کنیم تا این کتاب‌ها را بخوانند و اگر کتاب ارزش علمی نداشت یا ضعف علمی داشت، مانع انتشارش شوند. اتفاقاً انتشار همین «دوغ و دوشاب» هم باز به نفع فضای کتاب‌های علمی ماست. کما این که در عرصه‌های دیگر مثل ادبیات هم کسی اعتقاد ندارد که باید جلوی کتاب بازاری را گرفت. این رواج پدیده نقد است که می‌تواند باعث شود کتابی که ارزش‌های هنری بیشتری دارد، رشد کند و کتابی که فاقد این ارزش‌هاست، در جایگاه خودش قرار بگیرد.

در حوزه علم هم آن‌چه کمک می‌کند به تقویت این عرصه، شکل‌دهی نهاد نقد است و نه سازمان‌های نظارتی که بخواهند پیشگیری کنند. هر کتابی می‌تواند غلط علمی داشته باشد و شما نمی‌توانید ضمانت بدهید و قسم بخورید که کتابی بنویسد فاقد غلط علمی. بنابراین، اگر نهادی را حاکم کنید بر این عرصه، ممکن است هیچ کتابی منتشر نشود، ولی اگر اجازه بدهیم همه کتاب‌ها منتشر شوند، نهاد انتقادی هم در کنارش پدید بیاید و بتواند این‌ها را ارزیابی کند، روند عمومی‌روند رشد خواهد بود. کما این که در غرب هنوز هم کتاب ضعیف و بازاری علمی منتشر می‌شود. ولی روندشان رو به رشد بوده و هر روز تخصصی‌تر، دقیق‌تر و بهتر کتاب منتشر کرده‌اند.

درباره صحبت آقای سالاری در مورد نمونه‌های کهن کتاب‌های علمی که توسط دانشمندان ما برای بچه‌ها نوشته شده، باید بگویم که پیدا کردن این کتاب‌ها و در موردشان کار کردن خیلی خوب است؛ به خصوص برای

رجب‌زاده:

اگر در عرصه علم، ما کار شاخص مثالی زدنی نداشته

باشیم، ولی در حوزه‌های ادبی،

کارهای خیلی برجسته و درخشانی داشته باشیم،

عرصه ادبیات شلوغ‌تر است و ویتترین پرننگ و لعاب‌تری

دارد. طبیعتاً به معنای این نیست که ادبیات میدان را

برای علم تنگ کرده. هر کدام از این‌ها می‌توانند

جایگاه خودشان را داشته باشند

همتی:

این سؤال در پیش روی برنامه‌ریزان قرار دارد که ما

چه چیزی را در کتاب‌های رسمی درسی بیاوریم که

کهنه نشود؟ یک کتاب درسی که چاپ می‌شود، حداقل

پنج سال ماندگار است و پاسخ به این سؤال سبب شده که

هدف‌های آموزشی مان تغییر کند و بحث مهارت‌های

ضروری که از آن به عنوان مهارت یادگیری نام می‌بریم،

جزء یکی از هدف‌های سه‌گانه آموزش علوم باشد

دانش آموز را جذب کند. به نظرم کتاب‌های درسی پایه‌ها باید آن قدر جذاب باشد که دانش آموزان بخواهند از آن‌ها نگهداری کنند.

بکایی: بله، امیدواریم روزی کتاب‌های درسی ما هم جزو کتاب‌های کتابخانه‌ای شود.

یزدان بخش: کتاب‌های علمی که در مدرسه به دست بچه‌ها می‌رسد، به هیچ وجه با هدف این کتاب‌ها که نگرش علمی دادن به بچه‌هاست، هماهنگی ندارند. چون بچه‌ها باید در عمل کار پژوهشی انجام بدهند که نمی‌دهند. بنابراین، می‌توانیم به معلم‌ها موضوع بدهیم تا بچه‌ها را دنبال پژوهش بفرستند.

خلجیان: در مدارس ما همیشه کار تحقیقاتی هست. اکثر معلم‌ها این کار را می‌کنند. معلم‌ها معمولاً یک هفته جلوتر می‌گویند و بچه‌ها می‌روند تحقیق می‌کنند.

یزدان بخش: کار پژوهشی این است که بچه ابتدا یاد بگیرد چطور پژوهش کند، نه این که یک موضوع به بچه بدهیم و بگویم تحقیق کن و نتیجه‌اش را بیاور. بچه هم از من که بزرگ‌ترش هستم، می‌پرسد و من هم چیزهایی برایش می‌نویسم و به او می‌دهم.

همتی: سؤال کردن پایه پژوهش است.

بکایی: بله، سؤال کردن پایه پژوهش است و از هر راهی جوابش به دست بیاید، مهم نیست؛ چه بچه خودش برود به دست بیاورد، چه بپرسد.

همتی: مقوله کتاب درسی با مقوله کتاب علمی کاملاً متفاوت است. اولاً کسی که کتاب درسی را تألیف می‌کند، براساس یک برنامه کاملاً مشخص و مدون آن را می‌نویسد. او با این پیش فرض کتاب درسی می‌نویسد که کتاب توسط واسطه‌ای به نام معلم به دانش آموز آموخته شود. در

حالی که در مورد کتاب علمی، مؤلف هست و مخاطب. این جا واسطه‌ای اصلاً وجود ندارد. عناصر بسیاری بر کتاب درسی سایه افکنده؛ از جمله نظام ارزشیابی و نظام امتحانات. فرض کنید این بهترین کتاب علمی دنیا و مناسب با نیازهای مخاطب ماست و اصلاً برای بچه‌های ایرانی نوشته شده. وقتی به بچه بگوئید یک هفته فرصت داری این را بخوانی و بعد از اطلاعات روی جلد گرفته تا شابک، از او امتحان بگیرد، طبیعی است که او از خواندن این کتاب احساس لذت نمی‌کند. پاسخ دادن به کنجکاوی کودکان، یکی از دلایل انتشار کتاب‌های علمی است. وقتی کنجکاوی کودک تحریک می‌شود، سؤالی در ذهنش نقش می‌بندد و مراجعه می‌کند به کتاب و جوابش را می‌گیرد و دنیای وسیعی به رویش باز می‌شود و احساس لذت می‌کند. این همان چیزی است که احتمالاً در حوزه ادبیات مطرح است. یادتان باشد کارکردها متفاوت است و ما باید به این تفاوت نقش‌ها دقت کنیم.

نعمت الهی: با تشکر فراوان از اطلاعاتی که به ما دادید. من پیشنهاد می‌کنم. آموزش و پرورش، از پژوهشگران دعوت کند، کتاب‌های علوم را به طور جدی بررسی کنند.

همتی: حرف‌تان درست است. البته من نماینده آموزش و پرورش نیستم، ولی می‌توانم تأکید کنم که هیچ کاری از سر اجبار به سر منزل مقصود نمی‌رسد. به اعتقاد من، راه حل این مشکل تأسیس کتابخانه‌های آموزشگاهی، به عنوان مراکز یادگیری است. اگر شما روزی رفتید به فلان روستا یا فلان مدرسه شهر تهران یا هر جای دیگری دیدید از کتابخانه به نحو مؤثر استفاده می‌کنند، آن وقت معضل کتاب کودک و نوجوان هم حل می‌شود. واقعیت همان چیزی است که آقای رجب‌زاده گفتند. حتی در حوزه ادبیات داستانی هم تیراژ کتاب‌های ما با آمار دانش آموزان ما و مخاطبان گروه سنی کودک و نوجوان اصلاً همخوانی ندارد.

پورثانی: یک نکته هم به عنوان زنگ تفریح این جلسه خیلی جدی بگویم. حدود دوازده - سیزده سال پیش، سمیناری در مرکز نشر دانشگاهی برگزار شد با عنوان «زبان فارسی، زبان علم» یکی از سخنران‌های این سمینار، نکته خیلی جالبی را در بحث معادل‌سازی در متون علمی مطرح کردند که همیشه در ذهن من طنین‌انداز بوده؛ به ویژه موقعی که متنی را برای ترجمه در دست می‌گیرم. می‌گفتند وقتی اولین بار گوجه‌فرنگی به کشور ایران آمد، فارسی زبان‌ها به این میوه نگاه کردند و دیدند شبیه گوجه خودشان است، گفتند گوجه‌فرنگی. در حالی که عرب‌ها گفتند تمانه؛ یعنی فقط اعرابش را عوض کردند و همان «tomato» انگلیسی را آوردند در زبان عربی خودشان. بعد تره آمد، فارسی زبان‌ها گفتند تره‌فرنگی و همین‌طور هویج فرنگی. تا این که گریپ فروت از راه رسید، گریپ فروت می‌شود میوه سرماخوردگی. با این که تلفظ این واژه سخت است، اما گریپ فروت - خوره‌های الان فارسی زبان به خودشان زحمت ندادند بگویند مثلاً پرتقال فرنگی. می‌گویند گریپ‌فروت. یعنی آن روحیه‌ای که فارسی زبان‌ها در دهه‌های قبل داشتند، متأسفانه نمی‌دانیم چرا کم رنگ شده.

بکایی: خسته نباشید دوستان. امیدواریم این بحث ادامه پیدا بکند و به نتایج خوبی برسد. من مجدداً از همه دوستان، به ویژه از کارشناسان عزیز خانم پورثانی و آقایان همتی، سالاری، شریفی راد و جلالی‌نیا تشکر می‌کنم و تا دیدار بعدی شما را به خدا می‌سپارم.